

نیز مانند حلیبی سازی + کفاشی + دگمه سازی و... سازمان داده شده بود. نمونه‌های متعدد استعمار خشن کارخانگی را لنین در اثرش «رشد سرمایه‌داری در روسیه» بر شمرده است. مثلاً در ابتدای دهه‌ی هشتم قرن گذشته در ایالت مسکو ۳۷ ۵۰۰ کارگر به‌بیچیدن نخ و بافتن و سایر کارهای زنان اشتغال داشتند. کودکان از سن پنج و شش سالگی مشغول به‌کار می‌شدند. مزد متوسط روزانه ۱۳ کوبک و مدت کار روزانه تا ۱۸ ساعت می‌رسید.

نقش تاریخی مانوفاکتور

مانوفاکتور مرحله‌ی گذار تولید کوچک پیشه‌وری و کار خانگی را به‌صنعت بزرگ ماشینی سرمایه‌داری تشکیل می‌داد. امر مشترك مانوفاکتور با کار پیشه‌وری اینست که در اساس تکنیک کار دستی باقی می‌ماند و شباهت مانوفاکتور با فابریک سرمایه‌داری اینست که هر دو اساس استعمار کارگران مزدور و بر اساس تولید بزرگ استوارند. تقسیم کار مانوفاکتوری پیشرفت برجسته‌ای در امر رشد نیروهای مولد جامعه بود. با وجود این، مانوفاکتور که بر اساس کار دستی استوار بود مایل نبود تولیدکنندگان کوچک را به‌تنگنا کشاند. مشخصات عام مانوفاکتور سرمایه‌داری عبارتست از وجود تعداد کمی موسسات بزرگ در مجاورت تعداد قابل توجهی کارگاههای تولید کوچک. بخش معینی از کالاها را کارگاههای مانوفاکتور تهیه و تولید می‌کردند. با وجود این بقیه نوده‌ی عظیم کالاها را مانند سابق پیشه‌وران و کارگران خانگی تحویل می‌دهند که کم و بیش به‌محتکران سرمایه‌دار، دلالان و صاحبان کارگاههای مانوفاکتور وابستگی دارند. با این روش مانوفاکتور نتوانست سراسر تولید جامعه را دربرگیرد. درواقع مانوفاکتور تاحدی روینای جامعه محسوب می‌شد و زیربنای آن مانند سابق تولید کوچک با تکنیک ابتدائی باقی ماند.

نقش تاریخی مانوفاکتور آن بود که شرایط مقدماتی لازم را برای گذار به‌تولید ماشینی بوجود آورد. از این نظر سه شرط عمده حائز اهمیت بود:

اولاً - مانوفاکتور چون تقسیم کار پیشرفته‌تری به‌همراه آورد بسیاری از عملیات کار را ساده‌تر کرد. مانوفاکتور عملیات کار را چنان به‌حرکات ساده‌ای تقلیل داد که

سرانجام دست کارگر توانست جای ماشین را بگیرد.

ثانیاً - رشد مانوفاکتور موجب تخصصی شدن ابزار کار و نیز اصلاح قابل توجه آنها شد بطوری که گذار ابزار کار دستی به‌ماشین امکان یافت.

ثالثاً - مانوفاکتور از آنجا که کارگر را طی مدت طولانی منحصص انجام عملیات منفرد در کارش ساخت توانست يك نسل کارگر ماهر برای صنایع بزرگ ماشینی تربیت کند.

تولید کوچک کالا با همکاری ساده‌ی سرمایه‌داری و مانوفاکتور و زوائد آنها یعنی کارخانگی - امروز در کشورهای کم‌رشدی که از نظر اقتصادی عقب مانده‌هستند، مانند هندوستان، ترکیه، ایران، ... بسیار گسترش دارد.

اضمحلال دهقانان

گذار اقتصاد جنسی به‌اقتصاد سرمایه‌داری

در مرحله‌ی مانوفاکتور سرمایه‌داری، صنعت پیوسته بیشتر از کشاورزی متمایز می‌شود. رشد تقسیم اجتماعی کار بدان منجر گردید که نه تنها فرآورده‌های صنعتی بلکه محصولات کشاورزی نیز به‌کالا مبدل شدند. در عرصه‌ی کشاورزی نواحی و مناطق گونه‌گون مخصوص کشتکارهای معینی شدند. مناطقی پدید آمد که کشاورزی صرفاً برای بازار تولید می‌کرد و به‌کشتکار کتان، نیشکر، تنباکو، پنبه، و تولید فرآورده‌هایی مانند شیر و پنیر و... اختصاص یافتند. بر این اساس نه تنها مبادلات بین شاخه‌های مختلف کشاورزی و صنعت رشد یافت بلکه مبادله بین شاخه‌های مختلف کشاورزی نیز شکوفان گردید.

به‌همان اندازه که تولید کالائی در عرصه‌ی کشاورزی بیشتر نفوذ کرد به‌همان اندازه بین دهقانان رقابت شدیدتر شد. دهقانان پیوسته بیشتر به‌بازار وابسته شدند. نوسان قیمت‌ها در بازارها اختلاف ثروت بین دهقانان را تقویت و تشدید نمود. يك قشر فوقانی مرفه‌ال‌حال در روستا پدید آمد که بول بیشتری جمع آوری کردند. این بول اضافی به‌مصرف غلام ساختن دهقانان بی چیز و استعمار آنان رسید و به‌سرمایه مبدل گردید. یکی از وسایل و طرق غلام ساختن دهقانان بی چیز این بود که آنان

محصول کار دهقانان را به‌بهای بسیار ناچیز خریداری می‌کردند. بتدریج فقر و گرسنگی دهقانان آنان را چنان تباہ ساخت که عده‌ی زیادی از آنان ناگزیر شدند دست از اقتصاد خودشان برداشته و نیروی کارشان را به‌فروش رسانند. بنابراین رشد تقسیم کار و افزایش تولیدکالائی بر اضمحلال دهقانان تاثیر نهاد. در روستا مناسبات سرمایه‌داری بوجود آمد؛ تیپ اجتماعی نوینی از اهالی روستا پدید آمد. طبقات سرمایه‌دار - یعنی بورژوازی روستا و پرولتاریای کشاورزی بورژوازی روستا یا دهقانان بزرگ (کولاک‌ها) بر اساس بکار انداختن کارگر مزدور، بر اساس استثمار کارگران روستائی که پیوسته مشغول به‌کارند و بیش از کارگران مزدور و سایر کارگران که برای مدت معین و محدودی کار می‌کنند (کارگران فصلی) استثمار می‌شوند. به‌اقتصاد کالائی می‌پردازند. قسمت عمده‌ی زمینها (از جمله زمینهای مقاطعه کاری و اجاری)، چارپایان و فرآورده‌های کشاورزی را در دست خود متمرکز می‌سازند. همچنین کارگاههای مختلف پرداختن مواد خام، آسیابها، ماشینهای خرمن کوبی و تمام حیوانات اهلی و غیره... در دست آنان قرار دارد. دهقانان بزرگ معمولاً به‌رباخواری و خرازی (خرده فروشی) نیز اشتغال دارند. همه‌ی اینها وسیله‌ای است برای استثمار اقشار فقیر روستا و بخش عمده‌ی دهقانان متوسط.

پرولتاریای کشاورزی، کارگران روستائی هستند که ابزار تولید از آنها غارت شده و بوسیله‌ی ملاکین و بورژوازی روستا استثمار می‌شوند. منبع عمده‌ی ادامه‌ی زندگی پرولتاریای کشاورزی کار مزدوری است - یعنی فروش نیروی کارش. نماینده‌ی برجسته‌ی پرولتاریای کشاورزی کارگر مزدوری است که صاحب تکه‌ای زمین نیز می‌باشد. حجم بسیار ناچیز اقتصاد در تکه زمین کوچک و نداشتن دام و ابزار کار، چنین دهقانی را وادار می‌کند که نیروی کارش را بفروشد.

پرولتاریای کشاورزی خوبتواند نزدیک توده‌ی فقیر روستاست. دهقان فقیر مالک يك تکه کوچک زمین و تعداد کمی دام است. او از فرآورده‌ی خود نمی‌تواند زندگی کند. او برای تامین خوراک، بوساک و حفظ اقتصاد کوچک خود، پرداخت مالیات و عوارض به‌بول نیازمنداست و باید قسمت عمده‌ی این بول را از طریق کار مزدوری بدست آورد. این دهقان دیگر نیمه مالک هم نیست. بلکه نیمه پرولتاریای کشاورزی

محسوب می‌شود. سطح زندگی دهقانان فقیر مانند سطح زندگی پرولتاریای کشاورزی بی اندازه نازل و حتی پائین‌تر از سطح زندگانی کارگران صنعتی است. رشد سرمایه‌داری در عرصه‌ی کشاورزی سبب می‌شود که صفوف پرولتاریای کشاورزی و توده‌ی فقیر روستا پیوسته افزایش یابد.

دهقانان متوسط (میانه حال) حلقه‌ی بین بورژوازی روستا و توده‌ی فقیر روستا را تشکیل می‌دهند. این دهقانان، اقتصاد خود را بر اساس وسایل تولید شخصی و کار شخصی اداره می‌کنند. کار دهقانان متوسط در اقتصاد خود آنها فقط در شرایط متناسب با زندگی خانواده آنان امکان دارد. از اینرو موقعیت دهقانان متوسط اطمینان بخش نیست. «این گروه در مناسبات اجتماعی خود مابین گروه فوقانی - که گرایش دارد به‌آن نائل گردد ولی فقط اقلیت کوچکی از آنان که خوش اقبالند در این امر توفیق می‌یابند - و گروه پائینی که بوسیله‌ی مجموعه‌ی جریان رشد اجتماعی به‌تنگا کشیده می‌شود و تحت فشار قرار می‌گیرند نوسان می‌کند.» دهقانان متوسط بتدریج ورشکسته و رفت و روب می‌شوند.

مناسبات سرمایه‌داری در عرصه‌ی کشاورزی کشورهای بورژوازی با بقایای وابستگی دهقانان به‌زمین همخوان است. بورژوازی در بسیاری از کشورها - پس از کسب قدرت - مالکیت فئودالی بر زمینهای بزرگ را ملغی نکرد. اقتصاد ملاکین بزرگ فئودال بتدریج با اقتصاد سرمایه‌داری منطبق گردید. دهقانان وابسته به‌زمین آزاد شدند ولی با وجود این دهقانانی که قسمت عمده‌ی زمین از آنان سلب شده بود از کمبود زمین رنج می‌بردند. آنان مجبور شدند از ملاکین بزرگ قطعه زمینی با شرایط برده وار کننده مقاطعه و اجاره نمایند.

مثلا روسیه پس از رفرم سال ۱۸۶۱ رایج‌ترین شکل استثمار دهقانان بوسیله‌ی ملاکین بزرگ عبارت بود از بیگاری. در این مورد دهقانان ناگزیر بودند برای اجاره زمین و پرداخت اجاره بها و قروض کمرکشن در خارجوب اقتصاد ملاکین بزرگ با ابزار تولید خودشان (دام، سایر ابزار کار ابتدائی مانند گاواهن و...) کار کند.

اضمحلال و سقوط دهقانان اساس اقتصاد ملاکین زمین را که بر پایه‌ی بیگاری، استثمار وابستگی دهقانان و تکنیک عقب مانده استوار است فرد می‌ریزد. دهقانان مرهه‌الحال امکان داستند زمین در ازای پرداخت بول مقاطعه کنند و از اینرو لزومی

نداشت که به مناسبات اجاره کاری برده وار بصورت بیگاری تن در دهند.

چون دهقانان فقیر وسایل تولید نداشتند به کارگر مزدور مبدل شدند. ملاکین زمین توانستند از طریق بیگاری دهقانان متوسط استفاده کنند ولی رشد اقتصاد کالانی و توسعه آن در عرصه کشاورزی برای بازار تولید می‌کرد موجب ورشکستگی دهقانان متوسط شد و بدین ترتیب آن سیستم اقتصادی که بر اساس بیگاری استوار بود فرو ریخت. از این پس ملاکین زمین به مقیاس وسیعی از کار مزدوری که بارآورتر از کار دهقانان وابسته به زمین بود استفاده کردند. بدین ترتیب سیستم اقتصاد سرمایه‌داری پیشرفت نمود و از اهمیت آن سیستم اقتصادی که بر اساس کار دهقانان وابسته به زمین (بیگاری) استوار بود کاسته شد. با وجود این بیگاری بمثابة بقایای سیستم اقتصاد بیگاری مدت مدیدی در کنار سیستم اقتصاد سرمایه‌داری باقی ماند.

پیدایش بازار داخلی برای صنایع سرمایه‌داری

رشد سرمایه‌داری در صنعت و در کشاورزی پیوسته با پیدایش بازار داخلی همزمان بود. خود در مرحله مانوفاکتور یک سلسله شاخه‌های جدید تولید صنعتی پدید آمد. انواع گونه‌گون کاربرد مواد خام کشاورزی در صنعت رواج یافت. با رشد صنایع تقاضای فرآورده‌های کشاورزی پیوسته بیشتر افزایش یافت. در این رابطه بازار نیز گسترش یافت. مناطقی که به تهیه ینبه، کتان، نینکر، حنقدرقند و... و نیز مناطقی که به فرآورده‌های دامپروری اختصاص یافته بودند به غلات نیازمند شدند. بنابراین کشاورزی عرصه فرآورده‌های خود را متناسب با افزایش انواع مختلف محصولات صنعتی توسعه داد.

بازار داخلی برای صنایع سرمایه‌داری بوسیله خود رشد سرمایه‌داری و تمایز تولیدکنندگان جزء از یکدیگر بوجود می‌آید. «جدائی تولیدکنندگان مسعیم از وسایل تولیدشان، یعنی استعمار آنان که از مشخصات گذار تولید ساده کالانی به تولید سرمایه‌داری است (و شرط مقدمانی لازم برای این گذار) بازار داخلی را بوجود می‌آورد» (لنین).^۱ این پروسه ایجاد بازار داخلی دو چهره دارد از یک طرف

^۱ لنین - رشد سرمایه‌داری در روسیه

بورژوازی در شهر و روستا به وسایل تولید بهتر و کاملتر - یعنی ابزار کار مدرن، ماشین‌ها، مواد خام و غیره... - نیازمند است تا تاسیسات موجود را گسترش داده و موسسات جدید بسازد. بنابراین تقاضای بورژوازی نیز به وسایل مصرفی افزایش می‌یابد. از طرف دیگر افزایش تقاضای کالاهائی که وسیله معیشت کارگران است و با بهای افزایش تعداد پرولتاریای صنعتی و پرولتاریای روستا و اضمحلال دهقانان وابسته جریان می‌یابد مسئله لاینحلی باقی می‌ماند.

مانوفاکتور که بر اساس تکنیک ابتدائی و کاردستی استوار بود در موقعیتی قرار نداشت که تقاضای پیوسته بیشتر کالاهای صنعتی را تأمین نماید. بنابراین گذار مانوفاکتور به تولید بزرگ ماشینی یک ضرورت اقتصادی شد.

خلاصه

(۱) اولین مرحله‌ی رشد سرمایه‌داری در صنعت همکاری ساده‌ی سرمایه‌داری است که از تولید کوچک کالا پدید می‌آید. همکاری ساده آن شکل تولیدی است که بر اساس استعمار کم و بیش تعداد زیادی کارگر مزدور که کار همگون و همزمانی انجام می‌دهند بوسیله‌ی سرمایه‌داران استوار است. همکاری ساده ضامن صرفه‌جویی ابزار تولید است.

(۲) دومین مرحله‌ی رشد سرمایه‌داری در صنعت مانوفاکتور است. مانوفاکتور تولید بزرگ سرمایه‌داری است که بر اساس تکنیک مشابه با کار پیشه‌وران و تقسیم کار بین کارگران مزدور استوار است. تقسیم کار به شیوه‌ی مانوفاکتور، بارآوری کار را بطور قابل توجهی افزایش داده و در عین حال کارگران مزدور را فلج می‌سازد زیرا آنانرا محکوم می‌کند که فقط یکجانبه شکوفان شوند. مانوفاکتور شرایط لازم مقدمانی را برای گذار به صنعت بزرگ ماشینی بوجود می‌آورد.

(۳) رشد تولید کالانی به اضمحلال دهقانان منجر می‌گردد. قشر کوچکی در روستا به بورژوازی می‌پیوندد. توده‌ی قابل توجهی از دهقانان به پرولتاریای شهری و پرولتاریای کشاورزی مبدل می‌شوند. توده‌ی فقیر روستا افزایش می‌یابد. قشری از دهقانان متوسط ورشکسته می‌شوند. اضمحلال دهقانان اساس بیگاری را از بین

می‌برد. ملاکین زمین پیوسته بیشتر از اقتصادی که بر اساس کار دهقانان وابسته به زمین قرار داشت به اقتصاد سرمایه‌داری روی می‌آوردند.

۴) بازار داخلی خود از طریق رشد سرمایه‌داری بدید می‌آید. گسترش بازار داخلی به مفهوم افزایش تقاضای وسایل تولید و وسایل زندگی است. مانوفاکتور که بر اساس تکبیک عقب مانده و کار دستی استوار است در موقعیتی نیست که بتواند تقاضای پیوسته بیشتر کالاهای صنعتی را برآورده سازد. از اینرو گذار به صنعت بزرگ ماشینی ضرورت یافت.

ج - مرحله‌ی ماشینی سرمایه‌داری

گذار مانوفاکتور به صنعت ماشینی

تا زمانی که تولید مانند مرحله‌ی مانوفاکتور بر پایه کار دستی استوار بود سرمایه‌داری در موقعیتی قرار نداشت که بتواند مجموعه‌ی زندگی اقتصادی جامعه را از بنیان دگرگون سازد. این دگرگونی با گذار مانوفاکتور به صنعت ماشینی (که در آخرین سده قرن هجدهم تکوین یافت و در مهمترین کشورهای سرمایه‌داری و ایالات متحده‌ی آمریکا در طی قرن نوزدهم رشد یافت) به‌منصه‌ی ظهور رسید. صنعت بزرگ ماشینی سومین و بالاترین مرحله‌ی رشد سرمایه‌داری است.

گذار مانوفاکتور به صنعت بزرگ ماشینی یک دگرگونی کامل تکنیکی در تولید بود. پایه‌ی مادی - تکنیکی این دگرگونی را ماشین تشکیل داد. هر دستگاه ماشینی رشد یافته از سه قسمت تشکیل می‌یابد: ماشین محرکه، مکانیسم انتقالی، ماشین کار.

۱) ماشین محرکه بمثابة نیروی محرکه مجموعه‌ی مکانیسم عمل می‌کند. این ماشین با خود نیروی محرکه‌اش را تولید می‌کند (مانند ماشین بخار) و با اینکه ضربه را از نیروی طبیعت آماده‌ای که خارج از آن قرار دارد می‌گیرد (مانند توربین آبی که در اثر نیروی آبشار به حرکت در می‌آید).

۲) ماشین انتقالی از دستگاههای مختلف تشکیل می‌یابد (چرخهای دندانه‌دار، تسمه‌ها و دستگاههای الکتریکی و غیره...) این دستگاهها شکل حرکات را در صورت لزوم تغییر داده (مثلاً حرکت افقی را به حرکت دایره‌ای و...) و تمام

حرکات را تنظیم می‌نماید. این دستگاهها نیروی محرکه را توزیع کرده و به ماشینهای کار انتقال می‌دهند. ماشینهای محرکه از طریق مکانیسم انتقالی حرکت را به ماشینهای کار انتقال می‌دهند.

۳) ماشین کار مستقیماً بر مورد کار تأثیر می‌نماید و آنرا طبق هدف دگرگون می‌نماید هرگاه ماشین کار را از نزدیک مشاهده کنیم - البته به‌اشکال مختلف - بطور عام با همان ابزارکاری برخورد می‌نمائیم که در کاردستی نیز استعمال می‌شدند. ولی با وجود این، این ابزارکار دیگر وسایل کاردستی نیستند، بلکه ابزار مکانیسمی است که ماشین محسوب می‌شود. ماشین کار سرآغاز تمام دگرگونیهای بود که به‌الغای مانوفاکتور و جانشین شدن تولید ماشینی منجر گردید. پس از اختراع ابزار کار مکانیکی دگرگونیهای اساسی در استروکتور ماشینهای محرکه و ماشینهای انتقالی به‌منصه‌ی ظهور رسید.

سرمایه با حرص بی‌پایانش در کسب سود ماشین را بمثابة وسیله‌ی موتوری برای ارتقاء بارآوری کار یافت. اولاً - بکار بردن ماشین که تعداد زیادی ابزارکار را در آن واحد بکار می‌اندازد سبب شد پروسه‌ی تولید از چارچوب تنگ و محدود خارج شود. ثانیاً بکار بردن ماشین اولین بار این امکان را فراهم آورد که در پروسه‌ی تولید از منابع انرژی فوق‌العاده نوینی استفاده شود (نیروی محرکه‌ی بخار، گاز و الکتریسیته). ثالثاً سرمایه از علوم استفاده برد و تا ماشینها را بکار برد و همین امر توانائی انسان را در مهار کردن طبیعت و تسلط بر آن افزایش داد و پیوسته امکانات نوینی برای ارتقاء بارآوری کار فراهم ساخت. بر اساس صنعت بزرگ ماشینی سلطه‌ی شیوه‌ی سرمایه‌داری استحکام یافت.

انقلاب صنعتی

پایه‌های اساسی صنعت بزرگ ماشینی نخست در انگلستان بوجود آمد. در این کشور شرایط مقدماتی مساعد تاریخی برای رشد سریع شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری وجود داشت:

- الغای وابستگی دهقانان به زمین و برکناری پراکندگی فتودالی.
- پیروزی انقلاب بورژوازی در قرن هفدهم.

- بیرون راندن قهرآمیز دهقانان از زمینهایشان.

- انباشت سرمایه به کمک تجارت رشد یافته و غارت و چپاول مستعمرات.

در قرن هجدهم انگلستان کشوری بود که در آن تعداد زیادی موسسه‌ی مانوفاکتوری وجود داشت. مهمترین شاخه‌های تولیدات صنعتی تولید نساجی بود. درست همین شاخه نیز منشأ انقلاب صنعتی بود که در انگلستان در اواخر قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم انجام گرفت. گسترش بازار و حرص سودجویی سرمایه‌داران ايجاب می‌کرد که تکنیک تولید اصلاح و کاملتر شود. در صنعت پنبه که از سایر شاخه‌های تولید سریع‌تر رشد یافت کاردستی مسلط بود. مهمترین عملیات کار در صنعت پنبه عبارتند از رشتن و بافتن. محصول کار دوک‌ها مورد کار بافندگان (نساجان) قرار میگرفت. تقاضای پیوسته بیشتر پارچه‌های پنبه‌ای ابتدا بر تکنیک نساجی تاثیر نهاد؛ در سال ۱۷۳۳ بافتک خودکار اختراع شد که بارآوری کار نساجان را دو برابر کرد. بدین ترتیب ریسندگی بافندگی (نساجی) عقب افتاد. در کارگاه‌های مانوفاکتور غالباً دستگاه‌های بافندگی غالباً بخاطر کمبود نخ تعطیل می‌شدند. این وظیفه با اختراع ماشین‌های ریسندگی (۱۷۶۵ تا ۱۷۶۶) حل شد. ماشین‌های مزبور در ابتدا به ۱۵ تا ۲۰ قرقره مجهز بودند.

نخستین ماشین‌هایی که اختراع شدند بدست انسان و یا بوسیله‌ی حیوانات بکار افتادند. سپس ماشین‌هایی اختراع گردید که بوسیله‌ی نیروی آب کار می‌کردند. بهبودی‌های بعدی تکنیکی امکان داد که نه تنها مقدار بیشتری نخ بلکه با کیفیت بهتری تولید گردد. در پایان قرن هجدهم ماشین‌های ریسندگی با چهارصد قرقره ساخته شد. در اثر این اختراع بارآوری کار در ریسندگی بطور قابل توجهی ارتقاء یافت. از این پس در صنایع پنبه اوضاع ناهنجاری پدید آمد: ریسندگی از بافندگی جلو افتاد. این اوضاع ناهنجار با اختراع دستگاه بافندگی مکانیکی در سال ۱۷۸۵ برطرف گردید. این دستگاه پس از اینکه چندین بار اصلاح یافت در انگلستان رواج گرفت و در نیمه‌ی اول قرن نوزدهم نساجی دستی را کاملاً عقب راند. در سایر امور نساجی پنبه نیز دگرگونی‌های کلی روی داد. مثلاً در سفید کردن نخ، رنگرزی و چاپ زدن پارچه و... با رشد و تکامل متدهای پرداختن شیمیائی این امکان پدید آمد که بروسه‌ی مزبور کوتاهتر و کیفیت فرآورده‌ها موغوبتر شود.

نخستین فابریک‌های نساجی در مسیر رودخانه‌ها تاسیس شدند. ماشینها به کمک

چرخ‌های آبی بکار افتادند. کاربرد تکنیک ماشینی بسیار محدود بود. تکنیک مزبور به نیروی نوبنی که بمحمل و به فصل سال بستگی نداشته باشد نیازمند بود. ماشین بخار این نیازمندی را برطرف نمود. اختراع ماشین بخار برای رشد صنعت اهمیت بسیار زیادی داشت. ماشین بخار منحرک است، و از این رو صنعت را از وابستگی به منابع انرژی طبیعی رها کرد و این امکان را فراهم ساخت که تولید در نقطه و محل دلخواه تمرکز یابد. ماشین بخار نه تنها در داخل انگلستان بلکه در خارج نیز سریعاً رواج یافت و بدین ترتیب شرایط مقدماتی لازم را برای پیدایش فابریک بزرگ با تعدادی زیادی ماشین و تعداد کثیری کارگر بوجود آورد. این ماشینها تولید را در تمام شاخه‌های صنعت منقلب و دگرگون ساختند. ماشینها نه تنها در صنعت نساجی پنبه بکار افتادند بلکه بزودی در صنایع شمش، کتان، ابریشم نیز بکار افتادند. ماشینها در ابتدا در کارگاه‌های مانوفاکتور با کاردستی ساخته شدند. بهای آنها گران و دوام کمتری داشتند و ناقص بودند. کارگاه‌های مانوفاکتور در موقعیتی قرار نداشتند که بتوانند تعداد کافی ماشین که رشد صنعت طلب می‌کرد بسازند. این اوضاع با گذار ساختن ماشینی ماشین تغییر نمود. شاخه‌ی نوبنی در صنعت پدید آمد که سریعاً رشد یافت:

ماشین‌سازی.

اولین ماشینها از چوب ساخته شدند. بعداً قسمتهای چوبی ماشین بتدریج از فلزات ساخته شدند. بکار بردن فلزات بجای چوب دوام و استقامت ماشینها را ارتقاء داد و این امکان را بوجود آورد کار با سرعت و شدت زیادیکه تا آن هنگام کاملاً غیرممکن بنظر می‌رسید انجام گیرد. در آغاز قرن نوزدهم چکشها و پرسهای مکانیکی و نیز متها و ماشینهای لازم برای فلزکاری اختراع شد.

رشد صنعت بزرگ و نیز گسترش بازار داخلی و خارجی سبب شد که در امور حمل و نقل وسایل مخابراتی انقلاب عظیمی صورت گیرد. ماشین بخار در امور حمل و نقل مورد استفاده قرار گرفت. در سال ۱۸۰۷ در ایالات متحده‌ی امریکا اولین کشتی بخاری و در سال ۱۸۲۵ در انگلستان اولین لوکوموتیو ساخته شد.

ساختن ماشینها، لوکوموتیوها، ریل‌های راه آهن و کشتیهای بخاری مقدار معتابهی آهن طلب می‌کرد. از اینرو به سرعت صنعت ذوب فلزات رشد و رونق یافت. در این صنعت آنچه حائز اهمیت زیاد بود این بود که شیوه‌ای اختراع گردید که آهن

بجای اینکه مانند سابق با ذغال چوب استخراج شود بوسیله‌ی مواد سوخت معدنی ذوب و تهیه شود. کوره‌ی ذوب فلزات پیوسته اصلاح و کاملتر شد. در طی سومین دهه‌ی قرن نوزدهم بجای اینکه مانند گذشته از جریان هوای سرد استفاده شود جریان هوای داغ بکار رفت. از این طریق پروسه‌ی کوره‌ی ذوب آهن تسریع یافت و در مصرف مواد سوختی بمقدار زیادی صرفه‌جویی شد. بتدریج جریان‌ات نوین و بهتر استخراج فولاد اختراع گردید. رواج ماشین‌های بخار و گسترش و توسعه‌ی صنعت ذوب فلزات مقدار معتابهی ذغال سنگ طلب می‌کرد و این خود سبب شد که صنعت ذغال سنگ رشد و توسعه یابد.

همزمان با انقلاب صنعتی، انگلستان به‌مرکز صنعتی جهان مبدل گردید. پس از انگلستان در سایر کشورهای اروپا و نیز در ایالات متحده‌ی امریکای شمالی تولید ماشینی رشد و تکامل یافت.

در فرانسه انقلاب صنعتی طی چند دهه پس از انقلاب بورژوازی سال ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۴ ادامه یافت. در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم فابریک سرمایه‌داری بر صنعت فرانسه تسلط یافت.

در آلمان انقلاب صنعتی در اثر پراکندگی فتودالی و دوام مناسبات وابستگی فتودالی دیرتر از انگلستان و فرانسه انجام گرفت. صنعت بزرگ در آلمان از چهلیمین سال قرن نوزدهم به‌رشد و نمو آغازید - مخصوصاً پس از اتحاد ایالات مختلف آلمانی به‌دولت واحد در سال ۱۸۷۱.

در ایالات متحده‌ی امریکا صنعت بزرگ در آغاز قرن نوزدهم پدید آمد. پس از جنگهای داخلی ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵ صنعت ماشینی در امریکا به‌سرعت رشد یافت. در این جریان از دست آوردهای تکنیکی صنعت انگلستان، از ورود سرمایه‌های آزاد و نیروی کار تخصصی از اروپا به‌امریکا بمقدار قابل توجهی استفاده شد.

در روسیه گذار مانوفاکتور به‌تولید ماشینی حتی قبل از الفای وابستگی دهقانان به‌زمین آغاز گردید. با وجود این پس از رفرم در سال ۱۸۶۱ تولید ماشینی بمقیاس وسیع رشد نمود ولی بقایای متعددی که از وابستگی دهقانان به‌زمین بر اساس نظام فتودالی پس از الفای آن بازم برجای مانده بود و گذار تولید را به‌تولید ماشینی ترمز کرد - مخصوصاً در

کانهای منطقه‌ی اورال.

سرمایه که تشنه‌ی ارزش اضافی است به‌مستمرات و کشورهای وابسته سرازیر گردید ولی رشد صنعتی این کشورها خصلتی ناهنجار و يك جانبه بخود گرفت. سرمایه‌ی خارجی فقط چند شاخه‌ی فرعی صنعت را در این کشورها رشد داد ولی شیوه‌های گوناگون رشد صنعت سنگین را ترمز کرد. بدین ترتیب این کشورها از نظر اقتصادی بیش از پیش به‌زائده‌ی مواد خام و فرآورده‌های فلاحتی کشورهای مادر مبدل شدند. علیرغم رشد صنعت ماشینی بخش بسیار بزرگی از اهالی جهان سرمایه‌داری مانند سابق در شرایط تکنیک کاردستی و ابتدائی بسر می‌بردند.

سرمایه که حرص پایان ناپذیری نسبت به‌چنگ آوردن ارزش اضافی دارماشین را وسیله‌ی موثری برای ارتقاء بارآوری کار یافت: اولاً بکار بردن ماشینها که در آن واحد با تعداد زیادی ابزارکار عمل می‌کنند پروسه‌ی تولید را از چارچوب تنگی که محدودیت ارگانهای انسان علت آن است خارج نمود. ثانیاً بکار بردن ماشین اولین بار این امکان را فراهم آورد که در پروسه‌ی تولید منابع انرژی نوین و پرنوایی مورد استفاده قرار گیرد (نیروی محرکه‌ی بخار، گاز و نفت و الکتریسیته (برق)). ثالثاً بکار بردن ماشینها به‌سرمایه امکان داد دانش را - که بوسیله‌ی آن قدرت تسلط انسان بر طبیعت افزایش می‌یابد - به‌خدمت تولید درآورد و امکانات جدیدی برای ارتقاء بارآوری کار پدید آید. بر اساس صنعت بزرگ ماشینی، شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری تحکیم و قوام یافت. سرمایه‌داری در صنعت بزرگ ماشینی پایه‌های مطلوب مادی - فنی را که اجتناب‌ناپذیر و ضروری است بوجود آورد. درعین حال این امر امکان داد استثمار زحمتکشان کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی و استثمار خلفهای سراسر جهان سرمایه‌داری بی اندازه افزایش و تشدید یابد.

صنعتی شدن سرمایه‌داری

انقلاب صنعتی پایه‌های اساسی را برای ایجاد صنعت بزرگ ماشینی بنا نهاد. اساس صنعتی شدن در صنایع سنگین تولید وسایل و ابزار تولید است بوسیله‌ی ماشین. رشد صنعت بزرگ ماشینی سرمایه‌داری از نظر تاریخی با ایجاد صنایع سبک آغاز گردید یعنی با آن شاخه‌هایی از صنایع که اشیاء مورد مصرف افراد را

تولید می‌کرد. صنعت ماشینی سرمایه‌داری بیش از همه از طریق استثمار کارگران مزدور و دهقانان زحمتکش همان کشور رشد می‌یابد. در عین حال در کشورهای سرمایه‌داری منابع خارجی از جمله اشکال متنوع چپاول زحمتکشان سایر کشورها و مخصوصاً چپاول و غارت مستعمرات نقش مهمی در رشد صنعت این کشورها ایفا کردند.

چنین بود رشد صنایع انگلستان که به مقیاس زیادی از طریق تسخیر مستعمرات و چپاول و غارت آنها رشد یافت. پس از اینکه انگلستان در سراسر جهان مستعمرات را تسخیر نمود از آنها سود سرشاری استخراج نمود و در صنایع خود سرمایه‌گذاری نمود.

صنایع آلمان پس از جنگ آلمان - فرانسه رشد یافت. فرانسه ناگزیر شد پس از شکست ۵ میلیارد فرانک به عنوان غرامت جنگی بپردازد. قسمت عمده‌ی این مبلغ به مصرف رشد صنایع آلمان رسید.

روسیه تزاری قراردادهای مختلفی با سایر کشورها منعقد نمود و از سایر کشورهای عمده‌ی سرمایه‌داری قروض برده‌واری دریافت کرد تا بتدریج بتواند وارد مسیر صنعتی شدن شود. نتیجه‌ی این امر وابستگی اقتصادی سیاسی کشور عقب مانده به کشورهای رشد یافته‌ی سرمایه‌داری است.

این اشکال و متدهای صنعتی شدن در تاریخ هر کشور مشاهده می‌شود و در جریان آن غالباً بهم آمیخته و متقابلاً متمم یکدیگرند. بدین طریق صنایع بزرگ ایالات متحده‌ی امریکا به مقیاس وسیعی با کمک قرضه‌ها و اعتبارات طولی‌المدت از خارج و نیز بوسیله‌ی چپاول بی بند و بار اهالی بومی امریکا بوجود آمد.

رشد و توسعه‌ی شهرها و مراکز صنعتی شکل گرفتن طبقه‌ی پرولتاریا

صنعتی شدن سرمایه‌داری منجر به رشد سریع شهرها و توسعه‌ی مراکز صنعتی گردید. تعداد شهرهای بزرگ در اروپا (شهرهائی با بیش از ۱۰۰۰۰۰ جمعیت) در طی قرن نوزدهم هفت برابر شد. این افزایش جمعیت لاینقطع شهرها به زیان اهالی

روستا انجام گرفت. در انگلستان در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم و در آلمان در آغاز قرن بیستم بیش از نیمی از جمعیت در شهرها متمرکز گردید. در مرحله‌ی مانوفاکتور سرمایه‌داری توده‌های وسیع کارگر مزدور هنوز طبقه‌ی مشخص شده‌ی پرولتاریا را تشکیل نمی‌داد. تعداد کارگران مانوفاکتور نسبتاً اندک بود و این کارگران تا حدود نسبتاً زیادی به کشاورزی وابسته بودند. آنان در کارگاههای متعدد کوچک پراکنده بودند و در اثر برخی منافع کوتاه بینانه‌ی رسته‌ای وحدت نداشتند.

در اثر انقلاب صنعتی و در نتیجه‌ی رشد بیشتر صنایع ماشینی در کشورهای سرمایه‌داری پرولتاریای صنعتی شکل گرفت. طبقه‌ی کارگر سرعت رشد یافت زیرا پیوسته دهقانان ورشکست شده و پیشه‌وران به صفوف طبقه‌ی کارگر پیوستند. در اواسط قرن بیستم تعداد پرولتاریای صنعتی در جهان سرمایه‌داری بیش از ۱۰۰ میلیون نفر بود.

در انگلستان تعداد کارگران در صنایع و امور حمل و نقل در دومین دهه‌ی قرن نوزدهم به ۲ میلیون نفر رسید. در قرن بعد سه برابر شد.

در فرانسه در ششمین دهه‌ی قرن نوزدهم در صنایع و امور حمل و نقل ۲ میلیون نفر به کار اشتغال داشتند. در آغاز قرن بیستم تعدادشان به ۳/۸ میلیون رسید در ایالات متحده‌ی امریکا تعداد کارگران در صنایع و امور حمل و نقل در حدود ۱/۸ میلیون نفر بود (سال ۱۸۵۹) و در سال ۱۸۹۹ به ۶/۸ میلیون نفر رسید. در آلمان تعداد کارگران در صنایع و امور حمل و نقل در سال ۱۸۴۸ هفتصد هزار بود. در سال ۱۸۹۵ تعداد کارگران به ۵ میلیون نفر رسید.

در روسیه شکل گرفتن طبقه‌ی کارگر پس از لغای وابستگی دهقانان به زمین با سرعت زیادی پیشرفت نمود. در سال ۱۸۶۵ در فابریکها و کارگاههای بزرگ و معادن و راه آهن ۷۰۶۰۰۰ کارگر مشغول به کار بودند. در سال ۱۸۹۰ تعدادشان به ۱۴۲۳۰۰۰ نفر رسید. تعداد کارگران در مؤسسات بزرگ سرمایه‌داری در ظرف ۲۵ سال هشت برابر گردید. در پایان قرن نوزدهم تعداد کارگران مؤسسات بزرگ ۵۰ ایالت اروپائی روسیه به ۲۲۰۷۰۰۰ نفر و در سراسر روسیه به ۲۷۹۲۰۰۰ نفر رسید.

با رشد صنعت بزرگ ماشینی بتدریج منافع محلی و رسته‌ای پیشه‌وری و نیز

پیشداوریهای اولین نسل کارگر از میان رفت. امیدهای نخبلی آنان نسبت به بازگشت به مواضع از دست رفته قرون وسطائی پیشموری کاملاً نقش بر آب شد. توده‌های کارگران به طبقه‌ی واحدی مبدل گردید: طبقه‌ی پرولتاریا. فردریش انگلس برای مشخص ساختن شکل گرفتن پرولتاریا بمشابه‌ی طبقه‌ی چنین می‌نویسد: «بدین ترتیب قوام یافت، رشد یافت و به طبقه‌ی خاصی مبدل گردید - با منافع و خواسته‌های ویژه‌ی خود و برای رسالت تاریخی ویژه‌ی خود بر اساس تولید سرمایه‌داری صنعت مدرن و کشاورزی در عرصه‌ی وسیع‌تر»^۱

فابریک سرمایه‌داری

ماشین بمشابه‌ی وسیله‌ای برای استثمار کارگران مزدور بوسیله‌ی سرمایه

فابریک سرمایه‌داری موسسه‌ی بزرگ صنعتی است که بر اساس استثمار کارگران مزدور استوار است و يك سیستم ماشینی برای تولید کالا بکار می‌رود. سیستم ماشینی با پیوستگی چند ماشین کار با یکدیگر است که عملیات تولید همگونی در آن واحد انجام می‌دهند (مثلاً چند دستگاه نساجی همگون) و با پیوستگی انواع گونه‌گون ماشینهای کار با یکدیگر است که عملیاتشان همگون نیست بلکه مکمل یکدیگر می‌باشد. سیستم ماشینیهای گونه‌گون (ناهمگون) سیستمی است شامل ماشینهای مختلف که عملیات تولید بر ماشینها توزیع شده و هر ماشین بخشی از کارهای پروسه‌ی تولید را انجام می‌دهد. ولی چون تمام ماشینها همزمان با هم مشغول به‌کارند فرآورده پیوسته در مراحل مختلف پروسه‌ی تولید از مرحله‌ای به مرحله‌ی دیگر گذر می‌کند.

با کمک ماشین، مکانیزه شدن کار تحقق می‌پذیرد. بکار بردن ماشینها ارتقاء عظیم بارآوری کار و کاهش ارزش کالا را تضمین می‌کند. ماشین امکان می‌دهد که

مقدار معینی کالا با صرف کار کمتر تهیه شود. به عبارت دیگر مصرف مقدار کار مشابه کالای بیشتری تولید می‌کند.

در قرن نوزدهم تبدیل مقدار معینی پنبه به نخ فقط به $1/180$ مدت کاری نیازمند بود که تا آن موقع آن مقدار از طریق کاردستی بوسیله‌ی چرخ ریسندگی به نخ تبدیل می‌شد. در چاپ زدن چیت يك کارگر بالغ و حتی يك نوجوان با ماشین در ظرف یکساعت مقدار چیتی که چاپ می‌زد برابر بود با مقداری که سابقاً ۲۰۰ کارگر بالغ با کاردستی انجام می‌دادند.

در قرن هجدهم يك کارگر با سیستم کار مانوفاکتور روزانه ۴۸۰۰ سوزن تولید می‌کرد. در قرن نوزدهم يك کارگر روزانه با بکار انداختن چهار ماشین در آن واحد ۶۰۰۰۰۰ سوزن تولید می‌کرد.

تمام امتیازاتی که از بکار بردن ماشین در نتیجه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری حاصل می‌گردید مالکین این ماشینها - سرمایه‌داران - مورد استفاده قرار دادند و بر عوایدشان افزودند.

فابریک عالیترین شکل همکاری سرمایه‌داری است. این همکاری سرمایه‌داری که کار دستجمعی به مقیاس وسیعی می‌باشد تاسیس فونکسیون ویژه‌ای برای اداره، مراقبت، و هماهنگی کارها ایجاد می‌نماید. در موسسات سرمایه‌داری فونکسیون مدیریت بوسیله‌ی سرمایه‌داران اعمال می‌شود. خصوصیت این فونکسیون (مدیریت) در این است که در عین حال استثمار کارگران مزدور بوسیله‌ی سرمایه نیز عملکرد ویژه‌ی آنست. در واقع سرمایه‌دار چون يك موسسه‌ی صنعتی را اداره می‌کند سرمایه‌دار نیست بلکه برعکس او چون سرمایه‌دار می‌باشد مدیر موسسه است.

سرمایه‌دار در همان مرحله‌ی همکاری سرمایه‌داری خود را از کار جسمانی رها می‌سازد. همینکه همکاری مقیاس وسیع‌تری بخود می‌گیرد از فونکسیون مراقبت و کنترل مستقیم و دائمی کارگران نیز خود را فارغ می‌کند. این فونکسیون به‌افرادی که مزد آنان مقوله‌ی خاصی را تشکیل می‌دهد واگذار می‌گردد. (مدیران و استادان و سرکارگران...) اینان بدستور سرمایه‌داران در موسسه فرمانفرمائی می‌کنند. مدیریت سرمایه‌داری خصلت مستبدانه دارد.

با گذار به فابریک، سرمایه دیسیپلین کار سرمایه‌داری را که دیسیپلینی مخصوص به‌خود می‌باشد بوجود می‌آورد. دیسیپلین کار سرمایه‌داری دیسیپلین

^۱ فردریش انگلس - موهبت طبقه‌ی کارگر در انگلستان مجموعه‌ی آثار مارکس / انگلس ج ۲

گرسنگی است و کارگر بیوسته در معرض خطر برکنار شدن از کار قرار دارد. کارگر بیوسته هراسناک است که مبادا به صفوف بیکاران پرتاب شود. دبسیلین فابریک سرمایه‌داری با دبسیلین حاکم بر سربازخانه شباهت زیادی دارد. کارگران از طریق جرایم نقدی و کسر حقوق تنبیه می‌شوند.

ماشین فی نفسه وسیله‌ی نیرومندی برای تسهیل کار و ارتقاء بارآوری کار است ولی در نظام سرمایه‌داری وسیله‌ای برای تشدید استثمار کار مزدوری مبدل می‌گردد. ماشین از همان بدو بکار بردنش رقیب کارگر می‌شود. از طریق بکار انداختن ماشین قبل از هر چیز و پیش از همه وسیله‌ی امرار معاش ده‌ها و صدها هزار کارگر که اینک «زائده» شده‌اند چپاول می‌شود. بر این مبنا هنگامی که در انگلستان ماشین ریسندگی بخاری بمقیاس وسیعی بکار افتاد بیش از ۸۰۰۰۰۰۰ نساج بیکار شدند. میلیونها نفر نساج هندی به فقر و گرسنگی در افتادند زیرا پارچه‌های هندی که بدست پیشه‌وران هندی بافته می‌شد نمی‌توانست با پارچه‌های انگلیسی که از طریق ماشینی تولید می‌شدند، رقابت کنند. با بکار بردن ماشینها و اصلاح آنها بیوسته تعداد بیشتری کارگر مزدور وسیله‌ی ماشین زائده شده و از فابریک سرمایه‌داری اخراج می‌شوند. اینان صفوف ارتش بیکاران را بیوسته افزایش می‌دهند.

ماشین پروسه‌ی تولید را ساده می‌کند و به نیروی زیاد عضلات کارگر نیازی ندارد. از اینرو سرمایه با گذار به تکنیک ماشینی تعداد زیادی زن و کودک را وارد پروسه‌ی تولید می‌کند. سرمایه‌داران آنان را مجبور می‌کنند که در دشوارترین شرایط در ازای مزد ناچیزی که از گرسنگی نمیرند کار کنند. این امر مرگ و میر کودکان را در خانواده‌های کارگری ارتقاء می‌دهد و به فلج جسمانی و روانی زنان و کودکان منجر می‌گردد.

ماشین امکانات زیادی برای کاهش مدت زمان لازم کار برای تهیه کالا فراهم می‌سازد و این امر شرایط مقدماتی لازم را برای کوتاه کردن مدت کار روزانه بوجود می‌آورد. در این مورد بکار بردن سرمایه‌داری ماشین، طولانی کردن مدت کار روزانه را به همراه می‌آورد.

سرمایه‌دار که نشنه‌ی بدست آوردن سود است تلاش می‌کند تا آنجا که امکان دارد از ماشین بهره‌برداری کند. چه اول هرچقدر ماشین در جریان کار روزانه بیشتر مورد استفاده قرار گیرد بهمان اندازه سریعتر مخارجش را در می‌آورد. نانیا هر چقدر

کار روزانه طولانی‌تر باشد و هر چقدر ماشین کامل‌تر مورد استفاده قرار گیرد خطر اینکه ماشین کهنه شود و قبل از اینکه سرمایه‌دار دیگری بتواند ماشین بهتر با به عبارت دیگر ماشین ارزان‌تری در کارخانه‌اش بکار اندازد و بنابراین در شرایط مساعدتری تولید کند - کمتر می‌شود. از این رو سرمایه‌دار تلاش می‌کند مدت کار روزانه را حداکثر طولانی‌تر نماید.

ماشین در دست سرمایه‌دار بکار آن می‌آید که در مدت معینی از کارگر کار بیشتری بیرون بکشد. شتاب و شدت بیش از حد کار، فضای تنگ فابریک، کمبود نور، هوا و نیز فقدان اقدامات ضروری ایمنی سبب می‌شود کارگران انبوه وار به بیماریهای شغلی دچار شوند، سلامتی آنان مختل شود و از طول عمرشان کاسته گردد.

تکنیک ماشینی امکانات وسیعی بوجود می‌آورد که از دانش و علوم در پروسه‌ی تولید استفاده شود. و کار چنان سازمان یابد و به فعالیتی مبدل شود که در جریان آن کارگر استعدادهای فکری خود را بکار اندازد و ابتکارانش خلاقانه بمنصه‌ی ظهور رسد. ولی بکار بردن سرمایه‌داری ماشین سبب می‌شود کارگر به زائده‌ی ماشین مبدل گردد. هیچ چیز جز کار یکنواخت و طاقت‌فرسای جسمانی (بدنی) بفکرش نمی‌رسد. کار فکری جزء امتیازات گروه خاصی از انسانها می‌شود: مهندسين، مکانيسين‌ها، دانشمندان، دانش و علوم از کار فاصله گرفته و متمایز می‌شود و به خدمت سرمایه درمی‌آید. در سرمایه‌داری تضاد بین کار جسمانی و فکری عمیقتر می‌شود.

ماشین به مفهوم افزایش قدرت تسلط انسان بر نیروهای طبیعت است. ماشین با ارتقاء بارآوری کار بر ثروت جامعه می‌افزاید ولی این ثروت به جیب سرمایه‌داران سرازیر می‌شود. اوضاع طبقه‌ی کارگر - نیروی مولد عمده‌ی جامعه - بیوسته خراب‌تر می‌شود.

مارکس در «سرمایه» نشان داده است که ماشین فی نفسه دشمن طبقه‌ی کارگر نیست بلکه نظام سرمایه‌داری است که ماشین در آن نظام بکار می‌افتد. مارکس نوشت: «ماشین اگر فی نفسه بررسی شود مدت کار روزانه را کوتاهتر می‌کند در حالیکه کاربرد سرمایه‌داری آن مدت کار روزانه را طولانی‌تر می‌کند. ماشین فی نفسه کار را آسان‌تر می‌کند ولی کاربرد سرمایه‌داری آن بر شدت و سرعت کار می‌افزاید. ماشین فی نفسه غلبه‌ی انسان بر نیروهای طبیعت است ولی کاربرد سرمایه‌داری آن

انسان را تحت سلطه نیروی طبیعت در می‌آورد. ماشین فی نفسه بر ثروت تولیدکنندگان می‌افزاید ولی بکار بردن سرمایه‌داری آن تولیدکنندگان را غارت و چپاول می‌کند.»

با پیدایش مناسبات سرمایه‌داری در عین حال مبارزه‌ی طبقاتی بین کارگران مزدور و سرمایه‌داران آغاز می‌گردد. این مبارزه در تمام طول مرحله‌ی مانوفاکتور جریان یافته و با گذار به تولید ماشینی گسترش و شدت می‌یابد.

نخستین تظاهرات اعتراض آمیز جنبش نارس کارگران علیه نتایج مخرب کاربرد سرمایه‌داری ماشین و تکنیک ماشینی تلاشهایی بود که کارگران به تخریب ماشینها می‌پرداختند. اولین ماشین رشته زنی (در نساجی) که در سال ۱۷۵۸ اختراع شد بدست کارگرانی که با بکار انداختن این ماشین بی‌کار شده بودند به آتش کشیده شد. در آغاز قرن نوزدهم هم در مناطق صنعتی انگلستان جنبش وسیع «حمله بر ماشین‌ها» اوج گرفت که بیش از همه علیه بکار افتادن ماشین نساجی بخاری بود. طبقه‌ی کارگر به فرصت کافی و تجربیات لازم نیازمند بود تا درباب علت سرکوبی و فقر خود ماشین نیست بلکه در نتیجه‌ی کاربرد سرمایه‌داری ماشین است.

سرمایه‌داران از ماشین بمثابه‌ی اسلحه‌ی موزری برای سرکوبی اعتراضات موسمی کارگران، اعتصابات و اعتراضات مختلف که علیه سلطه‌ی نامحدود سرمایه بوقوع می‌پیوندد استفاده می‌کنند. پس از سال ۱۸۳۰ تعداد زیادی از اختراعات در انگلستان مستقیماً بخاطر منافع مبارزه‌ی طبقاتی سرمایه‌داران علیه کارگران مورد استفاده فرار گرفت. این امر یکی از تلاشهای سرمایه‌داران بود تا با کمک ماشین از تعداد کارگران بکاهند و نیروهای کاری را که تخصص کمتر داشتند بکار برده و مقاومت کارگران را علیه یوغ سرمایه درهم شکنند. بنابراین کاربرد سرمایه‌داری ماشین سبب خراب‌تر شدن اوضاع کارگران و تشدید تضادهای طبقاتی بین کار و سرمایه می‌شود.

صنعت بزرگ ماشینی و کشاورزی

رشد صنعت بزرگ سبب شد که در عرصه‌ی کشاورزی نیز بکار بردن ماشینها آغاز شود. امکانات بکار بردن ماشینها یکی از مهمترین امتیازات تولید بزرگ کشاورزی است. ماشینها بارآوری کار را در عرصه‌ی کشاورزی بی‌اندازه افزایش می‌دهد. ولی برای دهقانان جزء تهیه‌ی ماشین امکان ندارد زیرا به‌وسایل مادی قابل توجهی نیازمند است. علاوه بر آن، ماشین می‌تواند در تاسیسات بزرگ کشاوری بمنظور تولید انبوه‌وار فرآورده‌های کشاورزی مونتر بکار آید. مقدار کار بمصرف رسیده برای تهیه‌ی هر فرآورده در اقتصاد بزرگی که بر پایه‌ی تکنیک ماشینی استوار است به‌رانب کمتر از اقتصاد کوچک دهقانی است که براساس تکنیک عقب‌مانده و کار دستی استوار است. در نتیجه اقتصاد کوچک دهقانی نمی‌تواند با اقتصاد بزرگ سرمایه‌داری رقابت کند.

در شرایط سرمایه‌داری رواج ماشینهای کشاورزی سبب تسریع تمایز و افتراق دهقانان می‌شود. در نتیجه در روستا تپ‌های نوین اجتماعی پدید می‌آید که طبقات جامعه‌ی بورژوازی را تشکیل می‌دهند: بورژوازی روستا و پرولتاریای کشاورزی.

بورژوازی روستا یا دهقانان بزرگ (کولاکها) بر اساس بکار انداختن کارگر مزدور، بر اساس استثمار کارگران روستائی که بی‌وسته به‌کار اشتغال دارند و بیش از کارگران مزدور و سایر کارگرانی که برای مدت معین و محدودی کار می‌کنند (کارگران فصلی) استثمار می‌شوند و به‌اقتصاد کالائی می‌پردازند. قسمت عمده‌ی زمینها (از جمله زمینهای اجاری) چارپایان و فرآورده‌های کشاورزی را در دست خود متمرکز می‌سازند. همچنین کارگاههای مختلف پرداختن مواد خام، آسیابها ماشینهای خرمن کوبی و حیوانات اهلی و غیره... در مالکیت آنان قرار دارد.

* این قسمت تا صفحه‌ی بعد تکرار همان مطالبی است که در صفحات ۶۱ و ۶۲ آمده بود. تکرار مطالب را مترجم از اینرو لازم دانست که در جاهای بعدی اصل کتاب این قسمت در این فصل آمده در حالیکه در نخستین چاپ در فصل قبلی بیان شده.

دهقانان بزرگ معمولاً بهرباخوانی و خرازی (خرده فروشی) نیز اشتغال دارند. همه‌ی اینها وسیله‌ایست برای استثمار اقشار فقیر روستا و بخش عمده‌ی دهقانان فقیر و دهقانان متوسط.

پرولتاریای کشاورزی، کارگران روستائی هستند که ابزار تولید از آنها غارت شده و بوسیله‌ی ملاکین و بورژوازی روستا استثمار می‌شوند. منبع عمده‌ی ادامه‌ی زندگی پرولتاریای کشاورزی کارمزدوری است. یعنی فروش نیروی کارش. نماینده‌ی برجسته‌ی پرولتاریای کشاورزی کارگر مزدوری است که صاحب تکه‌ای زمین نیز می‌باشد. حجم بسیار ناچیز اقتصاد در تکه زمین کوچک و نداشتن دام و ابزار کار چنین دهقانی را وادار می‌کند که نیروی کارش را بفروشد، پرولتاریای کشاورزی خویشاوند نزدیک توده‌ی فقیر روستاست. دهقان فقیر مالک تکه‌ی کوچک زمین و تعداد کمی دام است. او از فرآورده‌های خود نمی‌تواند امرار معاش کند. او برای تأمین خوراک، پوشاک و حفظ اقتصاد کوچک خود، پرداخت مالیات و عوارض به پول نیازمند است و باید قسمت عمده‌ی این پول را از طریق کار مزدوری بدست آورد. چنین دهقانی دیگر نیمه مالک هم نیست بلکه نیمه پرولتاریای کشاورزی است. سطح زندگی دهقانان فقیر مانند سطح زندگی پرولتاریای کشاورزی بی اندازه نازل و حتی پایین‌تر از سطح زندگی کارگران صنعتی است. رشد سرمایه‌داری در عرصه‌ی کشاورزی سبب می‌شود که صفوف پرولتاریای کشاورزی و توده‌ی فقیر روستا پیوسته افزایش یابد.

دهقانان متوسط (میان‌ه‌حال) حلقه‌ی بین بورژوازی روستا و توده‌ی فقیر روستا را تشکیل می‌دهند. این دهقانان اقتصاد خود را بر اساس وسایل تولید شخصی و کار شخصی خود اداره می‌کنند. کار آنان در اقتصاد خودشان فقط در شرایط متناسب با زندگی خانوادگی آنها امکان دارد. از اینرو موقعیت دهقانان متوسط اطمینان بخش نیست. این گروه در مناسبات اجتماعی خود مابین گروه فوقانی - که گرایش دارد بدان نائل گردد ولی فقط اقلیت کوچکی که خوش اقبالند توفیق می‌یابند و گروه پائینی که بوسیله‌ی مجموعه‌ی رشد و تکامل جامعه به‌تنگا کشیده می‌شوند و تحت فشار قرار می‌گیرند نوسان می‌کنند. (لنین). دهقانان متوسط بتدریج ورشکسته و رفت و روب می‌شوند.

مناسبات سرمایه‌داری در عرصه‌ی کشاورزی کشورهای بورژوازی با بقایای

وابستگی دهقانان به‌زمین همراه است. بورژوازی در بسیاری از کشورها - پس از کسب قدرت - مالکیت فئودالی بر زمینهای بزرگ را ملغی نکرد. اقتصاد ملاکین بزرگ فئودال بتدریج با اقتصاد سرمایه‌داری منطبق گردید.

در مرحله‌ی ماشینی سرمایه‌داری تمایز بین صنعت و کشاورزی تکمیل و تضاد بین شهر و روستا عمیق‌تر و شدیدتر می‌شود. در سرمایه‌داری رشد کشاورزی از رشد صنعت عقب می‌ماند. لنین نشان داد که سطح فنی - اقتصادی در عرصه‌ی کشاورزی کشورهای سرمایه‌داری در آغاز قرن بیستم تقریباً هم‌تراز با مرحله‌ی مانوفاکتور است.

در عرصه‌ی کشاورزی سرمایه‌داری بکار بردن تکنیک ماشینی به‌مراتب کندتر از بکار بردن آن در صنعت است. در حالیکه ماشین بخار در صنعت دگرگونیهای عظیمی بوجود آورد در عرصه‌ی کشاورزی فقط بصورت ماشین درو بکار رفت. بعداً ماشین درو و خرمن کوبی و ماشین تصفیه و غربال غلات به‌ماشین واحد یفرنجی مبدل گردید. تازه در اواخر قرن نوزدهم ماشین خرمن کوبی و شیار که با اسب کشیده می‌شد رواج یافت. تراکتور خرمن کوبی در دهه‌ی هشتم اختراع گردید. تراکتور چرخدار در آغاز قرن بیستم کم و بیش در همه جا بکار افتاد. با وجود این تراکتور در دهه‌ی دوم قرن بیستم در موسسات بزرگ اقتصادی سرمایه‌داری و در واقع بطور عمده در امریکا رواج یافت.

اجتماعی شدن سرمایه‌داری کار و تولید حدود بکار بردن ماشین در سرمایه‌داری

در سرمایه‌داری بر اساس تکنیک ماشینی - برخلاف شیوه‌ی تولید فئودالی - رشد نیروهای مولد جامعه پیشرفت سریعی نمود. تولید بزرگ ماشینی دگرگونی خارق‌العاده در سراسر زندگی آدمی جامعه بوجود آورد. ماشین نیروی انقلابی در دگرگونی جامعه بود. «گذار مانوفاکتور به‌فابریک» مبین دگرگونی تکنیکی کاملی می‌باشد که مهارت اکتسابی استادکاران را کنار می‌زند و بطور اجتناب‌ناپذیر

به‌دگرگونی ریشه‌ای مناسبات تولید جامعه، به‌جدائی نهائی گروه‌های مختلفی از افراد شرکت کننده در تولید، به‌شکستن کامل سنت، به‌تشدید و بسط تمام جوانب تیره و تار سرمایه‌داری منجر می‌گردد. ولی در عین حال سبب اجتماعی شدن انبوه‌وار کار بوسیله‌ی سرمایه‌داری می‌شود. بنابراین صنعت بزرگ ماشینی آخرین کلام دقایق منفی و مثبت سرمایه‌داری است. (لنین - رشد سرمایه‌داری در روسیه) بر اساس صنعت بزرگ ماشینی، پروسه‌ی اجتماعی شدن همه‌جانبه‌ی کار بوسیله‌ی سرمایه‌رشد و تکامل می‌یابد.

اولاً - در نتیجه‌ی بکار بردن ماشین‌ها، تولیدات صنعتی پیوسته بیش از پیش در کارگاه‌های بزرگ تمرکز می‌یابد. ماشین فی‌نفسه کار دستجمعی تعداد زیادی کارگر را ایجاب می‌کند.

ثانیاً - در سرمایه‌داری تقسیم اجتماعی کار رشد بیشتری می‌یابد و بر تعداد شاخه‌های تولید در صنعت و در کشاورزی افزوده می‌شود. در عین حال شاخه‌های گونه‌گون موسسات تولیدی پیوسته بیشتر به‌یکدیگر وابستگی می‌یابند. هنگامی که شاخه‌های تولید بطور وسیع اختصاصی شوند - مثلاً کارخانه‌داری که پارچه تهیه می‌کند مستقیماً به‌تولیدکنندگان نخ وابستگی می‌یابد و این نیز به‌تولیدکنندگان پنبه و کارخانه‌دارانی که ماشینهای لازم را برای اینان تهیه می‌کنند، به‌مالکین معادن ذغال سنگ و... وابستگی می‌یابند.

ثالثاً - پراکندگی واحدهای کوچک اقتصادی که از خصوصیات اقتصاد جنسی است از میان می‌رود. بازارهای کوچک محلی به‌بازار وسیع ملی و بازار جهانی تلفیق می‌گردد.

رابعاً - سرمایه‌داری با تکلیک ماشینی خود اشکال گونه‌گون وابستگی شخصی زحمتکشانرا از بین می‌برد. کار مزدوری آزاد اساس تولید را تشکیل می‌دهد. توده‌های مردم از نقاط مسکونی خود خارج شده بسوی شهرها و مراکز صنعتی رو می‌آورند. این امر سبب می‌شود که پیوسته نیروی کار نوین بسوی شاخه‌های مختلف صنعت که در حال رشدند سرازیر گردد.

حامساً - با گسترش تولید ماشینی تعداد زیادی مراکز صنعتی و شهرهای بزرگ بوجود می‌آید. جامعه پیوسته بیشتر به‌دو طبقه‌ی عمده‌ی متضاد با یکدیگر تقسیم می‌شود: طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه‌ی کارگر مزدور.

اجتماعی شدن کار و تولید بر اساس تکلیک ماشینی پیشرفت مهمی در تکامل جامعه بود. سرمایه‌داران که پیوسته در تلاش بدست آوردن سود هستند رشد نیروهای مولد را محدود می‌کنند. از نقطه‌ی نظر اجتماعی بکار بردن يك ماشین هنگامی امتیاز دارد که مقدار کار مصرف شده برای ماشین کمتر از مقدار کاری باشد که با بکار بردن ماشین صرفه‌جویی می‌شود و موقمی که ماشین کار را آسانتر کند. ولی معیار سرمایه‌داران نه صرفه‌جویی در کار اجتماعی است و نه تسهیل کار بلکه صرفه‌جویی در پرداخت مزد کارگرانست. از اینرو برای سرمایه‌داران حدود بار بردن ماشین‌ها بسیار تنگ است. این حد از طریق اختلاف موجود بین مجموع بهای ماشین و مجموع مزد کارگرانی که با بکار انداختن ماشین از کار برکنار می‌شوند تعیین می‌گردد. هرچقدر مزد کارگر کمتر باشد بهمان اندازه تمایل سرمایه‌داران به‌بکار بردن ماشین کمتر است. از اینرو تا به‌امروز در صنعت حتی آن کشورهای سرمایه‌داری که بیش از سایرین پیشرفت کرده‌اند هنوز هم کار دستی بطور وسیع بمصرف می‌رسد.

صنعت بزرگ ماشینی مبارزه‌ی رقابت‌آمیز را بین سرمایه‌داران تشدید می‌کند و آثارش مجموعه‌ی تولید جامعه سرمایه‌داری را افزایش می‌دهد. بکار بردن سرمایه‌داری ماشین نه تنها سبب شد که نیروهای مولد جامعه سریرا رشد یابند بلکه سرکوبی کار بوسیله‌ی سرمایه را نیز بطور خارق‌العاده‌ای افزایش داد و تضادهای شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را تشدید کرد. در عین حال هرچقدر تکلیک رشد یابد اجتماعی شدن کار نیز از طریق سرمایه بسط و توسعه می‌یابد، همبستگی طبقه‌ی کارگر بیشتر، سازماندهی و آگاهی طبقاتی او نیز فزونتر می‌شود.

شهرها به‌زیان اهالی روستا، به‌تشکل طبقه‌ی کارگر مزدور - پرولتاریا - و به‌افزایش صفوف پرولتاریا منجر می‌گردد.

در سرمایه‌داری عرصه‌ی کشاورزی بطور خارق‌العاده از صنعت عقب می‌ماند. بکار بردن بیش از پیش ماشینها در عرصه‌ی کشاورزی ورشکستگی و اضمحلال دهقانان را تسریع می‌نماید.

(۵) صنعت بزرگی ماشین‌ی از نظر تاریخی نقش مترقی ایفا می‌کند و به‌ارتقاء بارآوری کار و اجتماعی شدن بیشتر کار بوسیله‌ی سرمایه منجر می‌گردد. حدود بکار بردن ماشین از این طریق تعیین می‌شود که سرمایه‌داران فقط هنگامی ماشین بکار می‌اندازند که بهای آن کمتر از مجموع مزد کارگرانی باشد که با بکار بردن ماشین از کاربرکنار می‌شوند.

خلاصه

(۱) گذار مانوفاکتور به‌صنعت بزرگ ماشین‌ی به‌مفهوم انقلاب صنعتی است. آنچه که برای گذار به‌صنعت بزرگ ماشین‌ی حائز اهمیت زیادی بوده عبارتند: اختراع ماشین بخار، اصلاح و تکامل جریان ذوب فلزات، تهیه‌ی ماشینهای برای ساختن ماشینها، ماشین شاخه‌های تولید را یکی پس از دیگری تسخیر کرد.

(۲) با رشد سرمایه‌داری، صنعتی شدن سرمایه‌داری مهمترین کشورها در اروپا و در امریکا به‌منصه‌ی ظهور رسید. صنعتی شدن سرمایه‌داری معمولاً با رشد صنایع سبك آغاز می‌گردد. چپاول و غارت مستعمرات و کشورهای مغلوب و نیز تحمیل وام‌های بنده‌وار کننده به‌سایر کشورها نقش مهمی در صنعتی شدن کشورهای سرمایه‌داری ایفا می‌کنند. صنعتی شدن سرمایه‌داری بر اساس استثمار کارگران مزدور استوار است و ورشکستگی نوده‌های وسیع پیشه‌وران و دهقانان را تسریع می‌نماید. صنعتی شدن سرمایه‌داری به‌ارتقاء بارآوری کار و تقسیم اجتماعی بیشتر کار منجر شده، افتراق بین صنعت و کشاورزی را کاملتر می‌کند و تضاد بین شهر و روستا را شدید تر می‌نماید.

(۳) فابريك سرمایه‌داری موسسه‌ی بزرگی است که بر اساس استثمار کارگران مزدور استوار است و در تولید کالا سیستم ماشین‌ی بکار می‌رود. مدیریت (اداره‌ی امور) فابريك سرمایه‌داری خصلت استبدادی بخود می‌گیرد. در جامعه‌ی سرمایه‌داری بکار بردن ماشین این نتیجه را به‌مراه می‌آورد که کار کارگران مزدور طاقت فرساتر می‌شود، استثمار کارگران تشدید می‌یابد، زنان و کودکان به‌پروسه‌ی تولید کشیده می‌شوند و مزد بسیار ناچیزی دریافت می‌نمایند. تولید ماشین‌ی سرمایه‌داری افتراق بین کار فکری و بدنی را به‌قله‌ی خود میرساند و تعارضات بین آندو را شدیدتر می‌نماید.

(۴) رشد صنعت بزرگ ماشین‌ی به‌رسد و گسترش شهرها، به‌افزایش جمعیت

تصور باطل بوجود می‌آید که گویا مزد کار (دستمزد) بهای کار است و با ۴ دلار بهای تمام ۸ ساعت کار روزانه پرداخت شده است. ولی در واقع ۴ دلار فقط ارزش نیروی کار روزانه را بیان می‌کند در حالیکه کار کارگر مزدور (پرولتاریا) ارزشی معادل با ۸ دلار به وجود آورده است. برعکس هرگاه مزد در کارگاه برحسب تعداد فرآورده پرداخت شود این تصور بوجود می‌آید که گویا مقدار کار مصرف شدهی کارگر برای تهیهی مقدار (تعداد) معینی فرآورده متناسب با مزدی است که به او پرداخت شده. این بدان معنی است که در اینجا نیز این تصور پدید می‌آید که گویا کارگر مزد تمام کار بمصرف رسیده را دریافت کرده. این تصورات باطل البته خطای تصادفی انسان نیست بلکه حاصل شرایط خاص تولید سرمایه‌داری است که استثمار را پرده‌پوشی می‌کند. این امر مناسبات بین کارفرما و کارگر مزدور را به شکل دگرگونه‌ای جلوه داده و چنین وانمود می‌کند که گویا رابطه‌ی بین کارفرما و کارگر مزدور رابطه‌ی متساوی بین دو صاحب کالا است (صاحب سرمایه و صاحب نیروی کار). در واقع دستمزد کارگر مزدور مبین ارزش یا بهای کارش نمی‌باشد. چه اگر کار کالایی باشد و ارزشی داشته باشد در این صورت می‌بایست مقدار این ارزش بوسیله‌ی چیزی تعیین گردد. و البته آشکار است که می‌بایست مقدار ارزش کار - مانند هر کالای دیگر - بوسیله‌ی مقدار کار موجود در آن (مقدار کار بمصرف رسیده) اندازه‌گیری شود. در این صورت و با این مقدمه حلقه‌ی ناقصی حاصل می‌گردد. کار بوسیله‌ی کار اندازه‌گیری می‌شود. گذشته از آن، هرگاه سرمایه‌دار «ارزش کار» را به کارگر بپردازد - یعنی هرگاه سرمایه‌دار تمام ارزش کار را به کارگر بپردازد در این صورت منبعی برای ثروتمند شدن سرمایه‌داران وجود نخواهد داشت و ارزش اضافی بدست نخواهد آمد. به‌دیگر سخن در این صورت شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری نمی‌تواند برقرار گردد.

بنابراین کار ارزش کالا را بوجود می‌آورد ولی خودش کالا نیست و بی ارزش است. آنچه که در زندگی روزمره و عادی «ارزش کار» نامیده می‌شود در واقع ارزش نیروی کار است. سرمایه‌دار کار خریداری نمی‌کند بلکه کالای خاصی خریداری می‌کند: نیروی کار. مصرف نیروی کار یعنی مصرف عضلات، اعصاب و مغز کارگر که در پروسه‌ی تولید انجام می‌گیرد. ارزش نیروی کار همیشه کمتر از ارزش نویسی است که بوسیله‌ی کار کارگر تولید می‌شود. با پرداخت مزد کار

(۴) مزد کار (دستمزد)

بهای نیروی کار - ماهیت دستمزد

در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری نیروی کار نیز مانند سایر کالاها ارزشی دارد. ارزش نیروی کار که در پول تجلی می‌یابد عبارتست از بهای نیروی کار. بهای نیروی کار با بهای سایر کالاها اختلاف دارد. هنگامی که تولیدکننده‌ی کالا مثلاً پارچه در بازار می‌فروشد پولی که در ازای آن پرداخت می‌شود بیان‌کننده‌ی چیزی جز بهای کالای فروخته شده نمی‌باشد. ولی هنگامی که پرولتاریا (کارگر مزدور) نیروی کارش را به سرمایه‌دار می‌فروشد و در ازای آن مبلغ معینی پول به شکل مزدکار (دستمزد) دریافت می‌نماید چنین بنظر می‌رسد که این مبلغ پول بهای نیروی کار کالا شده نمی‌باشد بلکه بهای کار است. علت آن چنین است:

اولا - سرمایه‌دار تازه هنگامی دستمزد به کارگر می‌پردازد که کارگر (نیروی) کارش را بمصرف رسانیده است.

ثانیا - دستمزد یا برحسب طول مدت کار (ساعت، روز، هفته، ماه) و یا برحسب مقدار فرآورده‌ی تولید شده تعیین می‌گردد. مثال زیر را می‌زنیم: فرض کنیم کارگری روزانه ۸ ساعت کار کند. در طی ۴ ساعت کار ارزشی معادل ۴ دلار تولید می‌کند که مساویست با ارزش نیروی کارش. در عین حال این کارگر در طی ۴ ساعت باقی مانده ۴ دلار دیگر ارزش تولید می‌کند که ارزش اضافی را تشکیل می‌دهد و سرمایه‌دار آنرا تصاحب می‌کند. چون کارفرما کارگر را برای تمام روز اجیر کرده و در ازای ۸ ساعت کار روزانه ۴ دلار می‌پردازد، بدین ترتیب این

(دستمزد) فقط قسمتی از مزد کار روزانه پرداخت می‌شود و در واقع مزد زمان کار لازم پرداخته می‌شود. ولی چون بنظر می‌رسد که دستمزد عبارتست از پرداخت مزد کار، این تصور بوجود می‌آید که مزد تمام کار روزانه پرداخت می‌شود. از اینرو مارکس دستمزد را در جامعه‌ی سرمایه‌داری شکل خویشاوند ارزش یا بهای نیروی کار نامیده است. مارکس می‌نویسد: «دستمزد آن نیست که ظاهراً باید آن باشد: - یعنی ارزش یا به عبارت دیگر بهای کار بلکه دستمزد فقط شکلی است نقابدار برای ارزش یا به عبارت دیگر بهای نیروی کار»

دستمزد

دستمزد بیان پولی ارزش نیروی کار یا بهای آنست که ظاهراً بصورت بهای کار بنظر می‌رسد.

در جامعه‌ی برده‌داری بین برده‌دار و برده، خرید و فروش انجام نمی‌گیرد. برده ملك برده‌دار است. از اینرو این تصور بوجود می‌آید که برده تمام کار را بدون اجرت انجام می‌دهد، چنین بنظر می‌رسد که حتی آن بخش از کار برده که به مصرف ادامه زندگی برده می‌رسد کار بی‌اجرت، کاری برای برده‌دار است.

در جامعه‌ی فئودالی کار لازم دهقانان در درون اقتصاد شخصی آنان و کار اضافی در درون اقتصاد مالك زمین انجام می‌گیرد که هم از نظر زمان و هم از نظر مکان بوضوح از هم متمایز می‌باشند.

در نظام سرمایه‌داری کار بی‌اجرت کارگر مزدور ظاهراً چنین بنظر می‌رسد که اجرتش پرداخت شده است.

دستمزد هر نوع تقسیم کار روزانه را به مدت کار لازم و مدت کار اضافی، به کاری که اجرتش پرداخت شده و کاری که اجرتش پرداخت نشده است از بین می‌برد و با این امر مناسبات استثمار سرمایه‌داری را پرده‌پوشی می‌کند.

* مارکس - مجموعه‌ی آثار جلد ۱۹ صفحه‌ی ۲ (انتقاد بر برنامه‌ی گونا)

اشکال اساسی دستمزد

اشکال اساسی دستمزد عبارتند از:

- (۱) مزد برحسب زمان (گاه مزد)
- (۲) مزد برحسب تعداد فرآورده (کارمزد)

(۱) گاه مزد (مزد برحسب زمان کار)

گاه مزد شکلی از دستمزد می‌باشد که در آن حد درآمد کارگر مستقیماً به مدت (زمان) کار انجام شده - ساعت، روز، هفته، ماه - بستگی دارد. از اینرو گاه مزد دارای انواع مختلف است: مزد ساعتی، مزد روزانه، مزدهفتگی، مزدهایانه.

در گاه مزدهای برابر و یکسان امکان دارد مزدها برحسب طول کار روزانه مختلف باشند. باید بین تمام مبلغ دستمزد (مزد روزانه، مزد هفتگی، مزد ماهیانه) و بهای يك ساعت کار تفاوت قائل شد. معیار پرداخت مزد کارگر در ازای کاری که در واحد معین زمانی بمصرف رسانیده بهای هر ساعت کار است. بنابراین هرگاه روزانه کار متوسط (کار متوسط روزانه) ۸ ساعت بطول انجامد و ارزش متوسط نیروی کار روزانه ۴ دلار باشد بهای متوسط يك ساعت کار ۵۰ سنت خواهد بود: $\frac{400}{8} = 50$ سنت.

گاه مزد به سرمایه‌داران امکان می‌دهد استثمار کارگران را از طریق طولانی کردن مدت کار روزانه (روزانه کار) تشدید نمایند و بهای هر ساعت کار را از طریق ثابت نگهداشتن دستمزد روزانه، هفتگی، ماهیانه کاهش دهند. فرض کنیم که مزد روزانه مانند قبل (۴ دلار) باقی بماند. در اینصورت اگر مدت کار روزانه از ۸ به ۹ ساعت ارتقاء یابد بهای هر ساعت کار از ۵۰ سنت به $\frac{44}{9}$ سنت تنزل می‌کند. $\frac{44}{9} = 4\frac{8}{9}$ سنت هنگامی که مزد روزانه افزایش یابد - و متناسب با آن مزد هفتگی، ماهیانه افزایش یابد امکان داد بهای هر ساعت کار ثابت بماند و حتی تنزل کند. این تنزل هنگامی است که طول کار روزانه بیشتر شود. بنابراین اگر مزد روزانه‌ی ۴ دلاری به ۴ دلار و بیست سنت ارتقاء یابد و کار روزانه ۸ ساعت به ۱۰ ساعت برسد در اینصورت ارزش هر ساعت کار به ۴۲ سنت کاهش می‌یابد.

$$۴۲ = \frac{۴۲۰}{۱۰} \text{ سنت}$$

افزایش شدت کار نیز اصولاً به مفهوم کاهش بهای کار ساعتی است زیرا هنگامی که مصرف انرژی کارگر بیشتر شود - آنچه که همتراز با طولانی کردن کار روزانه می باشد - مزد مانند سابق ثابت می ماند. هنگامی که بهای هر ساعت کار کاهش یابد در این صورت کارگر باید برای ادامه ی زندگی خود به کار روزانه ی طولانی تر تن دهد.

هم طولانی تر کردن کار روزانه و هم تشدید بیش از اندازه ی کار (شتاب بیشتر کار) به مصرف بیشتر نیروی کار کارگر منجر می گردد. هرچقدر مزد ساعت کار کاهش یابد بهمان اندازه مقدار کار بیشتر و مدت کار روزانه طولانی تر از حدی می شود که اصولاً کارگر در ازاء مزدش دریافت می کند. از سوی دیگر طولانی تر کردن مدت کار، کاهش مزد کار ساعتی را همراه می آورد. سرمایه دار از این موقعیت که با طولانی کردن مدت کار روزانه، با افزایش شدت کار از مزد کار ساعتی کاسته می شود - به سود خود استفاده می کند. هنگامی که مثلاً شرایط بازار فروش کالا مساعد باشد سرمایه دار مدت کار روزانه (روزانه کار) را از طریق کار فوق العاده ی اضافی طولانی تر می کند؛ یعنی کار بیش از مدتی که برای روزانه کار تعیین شده است. ولی هرگاه شرایط بازار نامساعد شود و سرمایه دار مجبور می شود تولید را موقتاً محدود نماید در این صورت فوراً کار روزانه (روزانه کار) را کوناخته می کند و مزد را برحسب ساعت کار می پردازد. از طریق مزد ساعتی در روزانه کار ناکافی یا در کار هفتگی ناکافی دستمزدها اندازه ی قابل توجهی کاهش می یابد. هرگاه در مثال ما کار روزانه (روزانه کار) از ۸ ساعت به ۴ ساعت تقلیل یابد و دستمزد مثل سابق ۵۰ سنت درازای هر ساعت کار ثابت بماند در این صورت مزد روزانه ی کارگر مجموعاً ۲ دلار خواهد شد. یعنی نصف ارزش روزانه ی نیروی کار. در نتیجه کارگر نه تنها بهنگام طولانی تر شدن بیش از اندازه ی مدت کار روزانه اش (روزانه کار) مزدش کاهش می یابد بلکه بهنگام کوتاه کردن روزانه کار نیز از مزدش کاسته می شود.

درگاه مزد، حداکثر درآمد کارگر مستقیماً به درجه ی سرعت و شدت کارش بستگی ندارد. با ارتقاء شدت کار، گاه مزد افزایش نمی یابد بلکه عملاً بهای هر ساعت

(کار ساعتی) کاهش می یابد. سرمایه دار برای تشدید استثمار افراد ویژه ای بمنظور کنترل و نظارت بر کار و کارگران استخدام می کند. کار اینان آنست که کارگران را وادار نمایند به تسلیلین کار سرمایه داری تن دهند و با شتاب هرچه بیشتری کار کنند.

کارمزد (مزد برحسب تعداد فرآورده)

در گاه مزد مقدار کار بمصرف رسیده ی کارگر از طریق طول مدت آن اندازه گیری می شود. ولی در کارمزد مقدار کار بمصرف رسیده ی کارگر از طریق تعداد (مقدار) فرآورده ی تهیه شده بوسیله ی کارگر و یا تعداد عملیاتی که کارگر انجام داده تعیین و محاسبه می شود. تهیه ی هر تکه فرآورده و یا انجام هر عمل بهای معینی دارد. در هنگام تعیین بهای هر تکه و یا انجام هر عمل مأخذ و معیار سرمایه دار اولاً - مزد کار روزانه کارگر است و ثانیاً مقدار (تعداد) فرآورده ایست که کارگر در طی روزانه کار تهیه می کند. در این جریان به عنوان معیار و مأخذ حداکثر دستاورد کارگر اساس تعیین مزد قرار می گیرد. هرگاه مزد متوسط روزانه در یکی از شاخه های تولید بهنگام پرداخت گاه مزد ۶ دلار باشد و کارگر مقداری معادل با ۶۰ تکه فرآورده تهیه کند در این صورت بهای هر قطعه فرآورده یا هر تکه ۱۰ سنت خواهد بود. بهای هر تکه فرآورده بوسیله ی سرمایه دار چنان تعیین می شود که مزد بیشتر از گاه مزد به کارگر پرداخت نشود. بنابراین کارمزد همان گاه مزد است که تغییر شکل داده است. کارمزد بمراتب بیش از گاه مزد این تصور را بوجود می آورد که گویا کارگر نیروی کارش را به سرمایه دار نمی فروشد بلکه کارش را می فروشد و در ازای آن متناسب با تعداد (مقدار) فرآورده ای که تولید کرده مزد دریافت می نماید. کارمزد سبب ارتقاء دائمی شدت (سرعت) کار می شود. در عین حال مراقبت و کنترل کارگران را برای سرمایه دار آسانتر می کند. در این مورد درجه ی سرعت و شتاب کار از طریق کمیت و کیفیت فرآورده ای که کارگر باید تولید کند تا بتواند حداقل مایحتاج زندگی لازم برای خود و خانواده اش را خریداری کند - کنترل و تعیین می شود. کارگر ناچار است فرآورده ی بیشتری تولید کند و بیوسه با شتاب بیشتری کارش را انجام دهد. ولی همینکه بخش معینی از

کارگران به درجه‌ی شدت و شتاب نوین و به حد اکثر ارتقاء یافته نائل شوند. فوراً سرمایه‌دار بهای کارمزد را کاهش می‌دهد. هرگاه در مثال ما بهای ۵۰٪ کاهش یابد، در این صورت کارگر باید برای بدست آوردن درآمد سابق خودکار دو نفر را انجام دهد. یعنی کارگر باید هم طولانی‌تر کار کند و هم بر شدت (شتاب) کارش بیفزاید تا در طی کار روزانه بجای ۶۰ تکه فرآورده ۱۲۰ تکه تهیه کند. کارگر تلاش می‌کند دستمزدش را با کار بیشتر - خواه اینکه ساعات بیشتری (در روز) کار کند و خواه اینکه تعداد بیشتر در هر ساعت تحویل دهد - بدست آورد... نتیجه اینکه هرچه بیشتر کار کند بهمان اندازه کمتر مزد دریافت می‌کند. مهم‌ترین ویژگی کارمزد در سرمایه‌داری در این امر قرار دارد.

اشکال مختلف کارمزد در سرمایه‌داری از نظر ماهوی لاینفیر باقی می‌ماند. کارمزد بین کارگران رقابت بوجود می‌آورد و آنانرا وادار می‌سازد بر شدت و شتاب کار بیفزایند. از این طریق درآمد سرمایه‌دار پیوسته افزایش می‌یابد. بنابراین کارمزد با ترقی دادن دستمزدهای انفرادی به سطحی بالاتر از متوسط به تنزل دادن خود سطح متوسط دستمزد گرایش دارد.***

اشکال مختلفی که سرمایه‌داران برای پرداخت مزد بکار می‌برند بستگی به شرایط مشخص تولید دارد - مخصوصاً به پیشرفت تکنیکی، به وضع بازار و غیره... در برخی موارد گاه مزد می‌پردازند و در برخی موارد کارمزد را ترجیح می‌دهند.

گاه مزد از نظر تاریخی قبل از کارمزد پدید آمد. گاه مزد در آغاز سرمایه‌داری به مقیاس وسیع بکار رفت و هنگامی بود که سرمایه‌داران تلاش می‌کردند بطور عمده از طریق طولانی کردن کار روزانه ارزش اضافی بیشتری بدست آورند. سپس در کارگاه‌ها و موسسات سرمایه‌داری کارمزد به مقیاس وسیع مورد استفاده قرار گرفت. در حال حاضر از آنجا که در کارخانجات سرمایه‌داری تجهیزات اتوماتیک (نقاله‌های خودکار) بکار افتاده است اشکال مختلف گاه مزد جایزه‌ای (پرداخت بیشتر در ساعات اضافی - فوق‌العاده) پیوسته بیشتر رواج می‌یابد. سرمایه‌دار از طریق شتاب بیشتر گردش ماشینها و نقاله‌ها کارگران را مجبور می‌کند که پیوسته بیشتر کار کنند.

* مارکس - مزد و سرمایه.

** مارکس - سرمایه / جلد اول

در این جریان سطح دستمزدها بیشتر نشده بلکه حتی تنزل هم می‌یابد. مواردی که گاه مزد و کارمزد هر دو در آن واحد در يك کارگاه اجرا می‌گردند نادر نیست. در سرمایه‌داری این دو شکل دستمزد وسیله‌ای است برای تشدید استثمار طبقه‌ی کارگر. دستمزد سرمایه‌داری بر اساس سیستم‌های دستمزد تحریک کننده استوار است که در کشورهای بورژوازی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

سیستم‌های دستمزد تحریک کننده

یکی از مهم‌ترین خصوصیات دستمزد در سرمایه‌داری عبارتست از تشدید بیش از اندازه‌ی شتاب کار بطوری که تمام نیروی کارگر را جذب می‌کند. بکار بردن متدهای تشدید کار در کارگاه‌های سرمایه‌داری سبب خستگی طاقت‌فرسای عضلات و اعصاب کارگر در پایان کار روزانه شده و این امر به کاهش بارآوری کار منجر می‌گردد. از اینرو سرمایه‌دار که تلاش می‌ورزد بر ارزش اضافی بیفزاید سیستم‌های دستمزد تحریک کننده را بکار می‌برد تا در طی روزانه کار (کار روزانه) به شدت کار بیشتری نائل گردد. اشکال مختلف باصطلاح «سازماندهی عملی» کار در سرمایه‌داری نیز به همین منظور است.

رایج‌ترین شکل این سازماندهی کار که در آن سیستم‌های دستمزد تحریک کننده بکار برده می‌شود و کارگران وادار می‌شوند تا خستگی کامل کار کنند، سیستم تایلور و سیستم فورد است. پرنسپ سیستم‌های مزبور ارتقاء حداکثر شدت کار است.

ماهیت سیستم تایلور (این سیستم به نام بنیانگذار این سیستم - تایلور - که يك مهندس امریکائی بود چنین نامیده شده) اینست: در هر کارگاه قوی‌ترین و چالاکترین کارگران انتخاب می‌شوند. این کارگران وادار می‌شوند در کار حداکثر تلاش کنند. طول هر يك از عملیات کار از روی نایه و اجزاء نایه تعیین می‌گردد که خود معیار سرعت و شتاب کار برای تمام کارگران می‌شود. هر کارگری که بیشتر از این معیار زمانی (pensum) کار کند اضافه دستمزد (فوق‌العاده‌ی) ناچیزی بر دستمزد روزانه‌اش افزوده می‌شود. برای مشخص ساختن سیستم تایلور لنین به این موضوع

اشاره کرده و می‌گوید این سیستم عبارتست از جمع‌بندی يك سلسله از مهمترین دستاوردهای علمی برای آنالیز حرکات مکانیکی در جریان کار، جلوگیری از حرکات و عملیات بیهوده بمنظور تنظیم دقیق سیستم کار و کنترل و غیره.... با خشونت بسیار مزورانه‌ی استثمار سرمایه‌داری. لنین این شیوه‌ی سازمان کار و پرداخت مزد به‌کارگر را سیستم «علمی» عرق کشیدن از کارگران نامیده است.

سیستم فورد: این سیستم سازمان کار و پرداخت مزد به‌کارگر به‌نام «سلطان اتومبیل امریکائی» فورد نامیده شده و در بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری نیز اجرا شد با شتاب بیشتر نقاله‌های خودکار و پرداخت سیستم دستمزد تحریک کننده، شدت کار را به‌حد اکثر ارتقاء داد. در این سیستم با تشدید کار دستمزد کارگران افزایش نمی‌یابد و مدت کار روزانه کوتاهتر نمی‌شود. از طریق سیستم‌های دیگر سازمان کار و پرداخت دستمزد نیز تشدید استثمار کارگران انجام می‌گیرد. این سیستم‌ها مشتقاتی هستند از دو سیستم تایلور و فورد.

سیستم گانت (امریکا). اختلاف این سیستم با سیستم تایلور اینست که در این سیستم جایزه بر اساس معیار زمانی پرداخت می‌شود: کارگر از يك سو باید به‌معیار زمانی دست یابد و از سوی دیگر صرفنظر از این معیار برحسب ساعات دستمزد ناچیزی دریافت می‌کند. هنگامی که کارگر بیش از معیار زمانی کار کند، فوق‌العاده‌ی ناچیزی نیز دریافت می‌کند.

سیستم هالسی (آمریکا): پرداخت جوایز در ازا مدت «صرفه‌جویی» شده به‌عنوان تکمیل مزد متوسط برحسب ساعات کار از مشخصات این سیستم است. طبق این سیستم، مثلاً اگر شدت کار دو برابر شود در ازا هر ساعت کار «صرفه‌جویی شده» «جایزه‌ای» در حدود يك - سوم مزد یکساعت کار (گاه مزد) به‌کارگر پرداخت می‌شود. هرچقدر کار شدیدتر شود به‌همان اندازه مزد کارگر - در مقایسه با نیروی کاری که بصرف رسانیده است - تنزل می‌یابد. سیستم پراون (انگلستان) نیز بر همین اساس قرار دارد.

در اروپا و آمریکا سیستم بژوو (فرانسوی) یکی از طرفداران سیستم

تایلور اختراع شد. اساس این سیستم را جدول بخرنجی برای تشدید عملیات کار و شتاب کارگر تشکیل می‌دهد و معیار زمانی بسیار بالاتر است. در این سیستم زمان کار چنان پیش بینی و تدارک دیده شده که از هدر رفتن اجزاء ثانیه نیز جلوگیری شود. کارگر در ازای انجام معیار تعیین شده جایزه دریافت می‌کند ولی اگر معیار تعیین شده را انجام نهد با کاهش مزد جریمه می‌شود. این سیستم سبب ارتقاء عظیم پارآوری کار می‌شود.

سیستم‌های تایلور و فورد به‌اشکالی که با روز انطباق دارد اینک نیز بکار می‌روند با این متد در امریکا اشکال مختلف پرداخت جوایز در ازای مزد گاه بکار می‌رود. معیار گاه‌مزد بسیار بالاست. کارگری که معیار تعیین شده را انجام نهد اخراج می‌شود. سیستم‌هایی که در آنها تمام عملیات از همان ابتدا بوسیله‌ی معیارها تعیین شده‌اند پیوسته بیشتر رواج می‌یابند.

یکی از متدهای افزایش ارزش اضافی که بر اساس گول زدن کارگران استوار است باصطلاح شرکت کارگران (سهمی کردن کارگران) در سود کار است.

سرمایه‌دار به‌بانه‌ی اینکه کارگر به‌افزایش سود کارگاه علاقمند است از دستمزد معمولی کارگر می‌کاهد و از این مبلغ صندوقی برای «تقسیم سود به‌کارگران» بوجود می‌آورد. در آخر سال هر کارگر به‌عنوان «سود» قسمتی از آنچه را که از دستمزدش کاسته شده دریافت می‌نماید. در واقع «کارگر سهم شده در سود» در آخر کار اغلب کمتر از دستمزد عادی اجرت دریافت می‌کند. تقسیم سهام کوچک کارخانه بین کارگران نیز به‌همین منظور است.

آموزشگاه طولانی و سخت مبارزه‌ی طبقاتی، طبقه‌ی کارگر را آبدیده کرد و به‌ار آموخت که برای بدست آوردن حقوق خود بهتر مبارزه کند. در چنین شرایطی بورژوازی به‌سیستم‌های استثمار کننده‌ی نوینی متوسل گردید تا این سیستم‌ها را بکار برد و در عین حال با اشکال جدید سازمان کار که متناسب با روز و در اثر پیشرفتهای صنعت پدید آمده (انوماتیک شدن، کاربرد نیروی الکترونیك و غیره...) انطباق دهد.

سرمایه‌داری برای اینکه سیستم نوین استثمار را از طبقه‌ی کارگر پوشیده دارد

پیوسته به نظرات «همکاری طبقات با یکدیگر»، «همکاری جامعه»، «تعاون اجتماعی»، و «مناسبات انسانی» متوسل می‌شود که در شرایط کنونی بمنظور ارتقاء شدت کار کارگر در کارخانه‌ی سرمایه‌داری تبلیغ می‌گردد. بدین منظور از سیستم جوایز مختلف نیز استفاده می‌شود. در این سیستم مزد ثابت معمولاً کمتر از ۵۰٪ دستمزد است. درآمد کارگر به انواع مختلف جوایز و فوق‌العاده‌هایی وابسته است که وی را وادار می‌کند بر شدت کارش بیش از پیش بیفزاید.

سه نوع جایزه‌ی عمده را می‌توان بر شمرد که رقابت بین کارگران را بوجود می‌آورد و درخواستهای مطالباتی واحد تمام کارگران را دشوار می‌سازد. ۱- جایزه‌ی فردی که رقابت بین کارگران بوجود می‌آورد. هدفش اینست که طرح خواسته‌های و مطالبات واحد کارگران را عقیم گذارد.

۲- جایزه‌ی دستجمعی، هنگامی که بارآوری کار به حد اکثر ارتقاء نیابد و جایزه‌ی دستجمعی مورد سؤال قرار گیرد هر کارگر خود را مسؤل دانسته یا به عبارت دیگر رقفاً مسئولیت را به گردن دیگری می‌اندازند.

۳- جوایز فصلی که گاهگاه و برای مدت کوتاه یا طولانی به برخی پرداخت می‌شود. این جایزه وسیله‌ایست برای جلوگیری از اعتصابات.

بکار بردن این جوایز و فوق‌العاده‌ها وسیله‌ایست که در عین حال کارگر در آخر کار نمیتواند دقیقاً از دستمزدی که به او تعلق دارد و از تصفی‌ی حساب نهائی سردر آورد. سرمایه‌داران در زیر نقاب «علاقتمندی کارگران به ارتقاء بارآوری کار بر شدت کار می‌افزایند و نرخ استثمار را پیوسته بالا می‌برند.» منظور سرمایه‌داران از این سیستمهای پرداخت مزد اینست که تا آنجا که ممکن است ارزش اضافی بیشتر از کارگران بیرون کشند. سرمایه‌داران از تمام وسایل برای مسموم کردن آگاهی و شعور کارگران بهره می‌برند تا بتوانند در آنان این تصور را برانگیزند که او خودش به ارتقاء و تشدید شتاب کار، به تنزل مخارج فرآورده‌ها و به افزایش سود کارخانه علاقمند است. سرمایه‌داران با این روش تلاش می‌کنند مقاومت پرولتاریا را علیه تهاجم سرمایه درهم شکسته و از ورود کارگران به اتحادیه‌ها و سندیکا‌های صنفی و از شرکت آنان در اعتصابات جلوگیری نمایند. و با این روش جنبش کارگری را منسحب سازند.

ماهیت تمام اشکال دستمزد سرمایه‌داری لایتغیر و یکسان است؛ با ارتقاء شدت و شتاب کار و با افزایش بارآوری کارمزد کارگر تنزل می‌یابد در حالیکه درآمد سرمایه‌داران بیشتر می‌شود.

مزد اسمی - مزد واقعی

در نخستین مراحل رشد سرمایه‌داری پرداخت مزد کارگر بصورت مزد جنسی بسیار رایج بود. کارگر مسکن، خوراک و مبلغ کمی پول در ازاء کارش دریافت می‌کرد.

مزد جنسی به معنیاس معین در مرحله‌ی ماشینی سرمایه‌داری نیز برجای می‌ماند. مثلاً مزد جنسی در صنایع نساجی روسیه‌ی تزاری رایج بود. علاوه بر آن در رشته کشاورزی سرمایه‌داری کارگران روستائی بکار گماشته می‌شوند و در چند شاخه از صنایع کشورهای سرمایه‌داری همچنین در مستعمرات و کشورهای وابسته رواج دارد. سرمایه‌داران کارگران را به چنان وضعی می‌کشاند که ناگزیر می‌شوند از فروشگاههای کارخانه با اعتبارات جنس خریداری کنند و با شرایط نامساعد در مسکن و کلبه‌هایی که به کارگاه و یا پلانتاژ تعلق دارد زیست کنند.

در مزد جنسی سرمایه‌دار نه تنها کارگر مزدور را به مثابه‌ی نیروی کار استثمار می‌کند بلکه کارگر به مثابه‌ی مصرف کننده نیز استثمار می‌شود.

مزد پولی از خصوصیات شیوه‌ی تولید رشد یافته‌ی سرمایه‌داری است. باید بین مزد اسمی و مزد واقعی تفاوت قائل شد. مزد اسمی دستمزدی است که در پول بیان می‌شود. این دستمزد مبلغ پولی است که کارگر در ازای فروش نیروی کارش به سرمایه‌دار دریافت می‌کند. مزد اسمی فی نفسه معیار کامل سطح مزد واقعی کارگر نیست. مثلاً ممکن است مزد اسمی تغییر یابد در حالیکه همزمان با آن بهای نم مصرفی و مالیاتها افزایش یابند بطوری که مزد واقعی کاهش یابد. حتی ممکن است دستمزد با افزایش مزد اسمی کاهش یابد و این هنگامی است که هزینه‌ی زندگی در همان موقع سریع‌تر از افزایش مزد اسمی ترقی کند.

مزد واقعی مزدی است که در وسایل لازم برای زندگی کارگر بیان می‌شود.

زدواقعی نشان می‌دهد کارگر در ازای مزد پولی خود چه مقدار و چه نوع نم مصرفی و مزایای خدمات اجتماعی می‌تواند خریداری کند. در تعیین مزدواقعی کارگر باید فاکتورهای چندی را مورد توجه قرار داد: حداکثر مزداسمی، میزان بهای هم مصرفی، میزان اجاره‌بهای مسکن، میزان مالیات‌هایی که بر کارگر تحمیل می‌شود. طول روزانه‌کار (کار روزانه)، درجهی شدت (شتاب) کار، کسر دستمزد در موقع کوتاه کردن کار و بالاخره تعداد بی‌کاران و کم‌کاران که به‌هزینهی طبقه‌ی کارگر زیست می‌کنند. با توجه به سطح نازل دستمزدها، ترقی سیستماتیک هزینه‌ی زندگی و افزایش بیکاری، دستمزدها در سرمایه‌داری برای تامین حداقل نیازمندی زندگی اکثریت کارگران کافی نیست. ترقی هزینه‌ی زندگی و هم‌عنان با آن کاهش و تنزل مزدواقعی و بیش از هر چیز ترقی بهای کالاهایی که مورد نیاز مردم است از مشخصات سرمایه‌داری است.

در فرانسه تورم و ترقی سبب شد بهای کالاهای مورد نیاز زندگی در سال ۱۹۳۸ هفت برابر بیشتر از سال ۱۹۱۴ شود.

بخش عمده‌ای از دستمزد کارگران را اجاره‌بهای مسکن می‌بلند.

در آلمان اجاره‌بها در فاصله‌ی سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۳۰ بطور متوسط ۶۹٪ افزایش یافت. طبق گزارش بوروی بین‌المللی آمار کار، هر کارگر در نیمه‌ی اول قرن بیستم می‌بایست برای اجاره‌بهای مسکن، حرارت، نور و آب در امریکا ۲۵٪ در انگلستان ۲۰٪ و در کانادا ۲۷٪ بودجه‌ی خانواده را می‌پردازد.

در روسیه تزاری هزینه‌ی مسکن کارگر يك سوم دستمزدش را می‌بلعد.

در مهمترین کشورهای سرمایه‌داری مبلغ قابل توجهی از مزد کارگر به‌عنوان مالیات کسر می‌شود. مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم پس از جنگ جهانی دوم دست کم يك سوم درآمد خانواده‌ی کارگر را تشکیل می‌داد.

در جامعه‌ی سرمایه‌داری، دستمزد به‌بجوجه منبع ثابت و مطمئن برای زندگی کارگر و خانواده‌اش نمی‌باشد. بهای نیروی کار مانند بهای سایر کالاها تحت تاثیر قدرت بازار بی‌بسته تابع نوسان است. مراحلی که در آن کارگر در تولید اشتغال دارد بطور متناوب با مراحلی که کارگر همیشه یا موقتاً بی‌کار می‌شود و در نتیجه به‌بجوجه مزد دریافت نمی‌کند و یا مزدش مبلغ ناچیزی است زندگی کارگر را

تشکیل می‌دهد.

آمار بورژوازی در تعیین سطح متوسط دستمزد (مزدواقعی) واقعیت را قلب می‌کند. مثلاً درآمد قشر فوقانی مدیران صنایع و بوروکراتی مالی را (مدیران کارخانجات و کارگاهها مدیران بانکها و...) با مجموع مزد طبقه‌ی کارگر یکجا جمع‌بندی می‌کند. مزد بسیار نازل قشر وسیع کارگران غیر متخصص و مزد پرولتاریای کشاورزی (روستا)، ترقی بهای نم مصرفی و افزایش مالیات‌ها را به‌حساب نمی‌آورد. آمار بورژوازی می‌خواهد با این مندها اوضاع واقعی زندگی طبقه‌ی کارگر را در سرمایه‌داری پوشیده دارد.

در سال ۱۹۳۸ اقتصاددانان بورژوازی امریکا حداقل هزینه‌ی زندگی يك خانوار چهار نفره را در امریکا سالیانه ۲۱۷۷ دلار تعیین کردند. ولی حدمتوسط دستمزد سالیانه يك کارگر در صنایع امریکا در سال ۱۹۳۸ معادل ۱۱۷۶ دلار بود، یعنی در حدود نصف حداقل هزینه‌ی زندگی که تعیین شده بود. این رقم در میان کارگران بیکار حتی کمتر از ۷۴۰ دلار بود - یعنی يك سوم حداقل هزینه‌ی لازم برای زندگی.

در سال ۱۹۳۷ اقتصاديون بورژوازی حداقل هزینه‌ی زندگی را برای يك خانواده‌ی کارگری در انگلستان هفته‌ای ۵۵ شیلینگ تعیین کردند. طبق گزارشات رسمی در انگلستان ۸۰٪ کارگران معادن ذغال ۷۵٪ کارگران صنایع نساجی و ۵۷٪ کارگران موسسات حمل و نقل کمتر از حداقل هزینه‌ی لازم دریافت کرده‌اند.

حد متوسط درآمد مدیران کارگاهها و کارخانجات، مدیران بانکها و سایر اعضا بلندبایه‌ی اداری چندین برابر حدمتوسط دستمزد کارگران است.

در امریکا در سال ۱۹۵۵، ۱۱۴،۱۹۵۵ شرکت بهر مدیر و عضو عالی‌رتبه دست کم ۱۰۰۰۰۰ دلار حقوق پرداخته‌اند. درآمد رئیس شرکت جنرال موتور یکی از بزرگترین شرکت‌های انحصاری اتومبیل امریکا (با درآمد فرعی او) ۷۷۶۴۰۰ دلار، درآمد مدیر شرکت بتلهم ۷۰۶۰۰۰ دلار، درآمد مدیر شرکت دو پونت بیش از ۶۴۲۰۰۰ دلار، درآمد رئیس شرکت فورد ۵۶۵۰۰۰ دلار بوده است.

با وجود این، حتی آمار بورژوازی نیز نمی‌تواند این واقعیت را مخفی نگه‌دارد که

دستمزد در سرمایه‌داری با توجه به ترقی هزینه‌ی زندگی و افزایش بیکاری برای بخش عمده‌ی کارگران کافی نیست که حداقل نیازمندیهای لازم برای زندگی آنان تامین گردد.

مثلا در آمریکا حداقل هزینه‌ی لازم برای زندگی يك خانواده‌ی ۴ نفری سالهاست که از طرف کمیته‌ی هلر در دانشگاه کالیفرنیا تعیین می‌گردد. طبق آمار امریکائی، در ثروتمندترین کشور سرمایه‌داری جهان (امریکا) تقریباً تمام خانواده‌های کارگری درآمدی دارند که برای تامین حداقل نیازمندیهای زندگی کافی نیست.

در دسامبر ۱۹۵۸ خدمت‌موسط مزدکارگران صنایع در حدود ۱۹۷۰ دلار کمتر از مبلغ تعیین شده برای تامین هزینه‌ی لازم يك خانواده‌ی کارگری بود. (طبق آنچه که کمیته‌ی هلر دانشگاه کالیفرنیا تعیین کرده).

در سال ۱۹۵۹ در امریکا بیش از ۲۰ میلیون نفر جزء خانواده‌هایی بوده‌اند که درآمد سالیانه‌شان کمتر از ۲۰۰۰ دلار بوده است. بنا به اعترافات جان کندي در جریان تبلیغات انتخاباتی ۱۷ میلیون امریکائی با شکم گرسنه می‌خواهند.

کاهش مزد واقعی در سرمایه‌داری

مارکس بر اساس تحلیل شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری توانست چنین نتیجه‌گیری کند: «گرایش عام تولید سرمایه‌داری بر اینست که مزد متوسط عمومی ترقی نکند بلکه تنزل یابد...»

همانطور که بیان شد مزدواقعی خانواده‌ی کارگر تنزل می‌یابد و در نتیجه مجموع توده‌ی کارگر در اثر گران شدن پیوسته‌ی بیشتر نعم مصرفی، افزایش مالیاتها و ترقی اجاره‌بهای مسکن دچار مضمیفه و تنگدستی می‌شود. درواقع سطح عمومی مزد واقعی طبقه‌ی کارگر من حیث‌المجموع تحت تاثیر بازار کار سرمایه‌داری تنزل می‌یابد.

دستمزد بمتابهی بهای نیروی کار - مانند سایر کالاها - بوسیله‌ی قانون ارزش

تعیین می‌گردد. با رشد تکنیک و ارتقاء بارآوری کار مقدار کار لازم برای تولید وسایل زندگی کاهش می‌یابد و متناسب با آن کار اضافی کارگر افزایش می‌یابد. هر قدر تکنیک در شاخه‌هایی که نعم مصرفی و وسایل زندگی یا وسایل تولید آنها را تهیه و تولید می‌کنند بیشتر رشد می‌یابد و بارآوری کار ارتقاء می‌یابد. بهمان اندازه ارزش نیروی کار تنزل می‌کند و ارزش اضافی افزایش می‌یابد. گرایش رشد شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری چنین است.

در عین حال شدت و شتاب کار سرمایه‌داری با مصرف پیوسته بیشتر نیروی کار همعنان است. این امر به ترقی ارزش نیروی کار کمک می‌کند. ارزش نیروی کار با افزایش نیازمندیهای مادی و فرهنگی کارگر و خانواده‌اش نیز ترقی می‌کند. رفع این نیازمندیها برای تجدید تولید نرمال نیروی کار ضروری است. لازمه‌ی این امر قانونمندیهای رشد تاریخی جامعه است. لنین به این امر اشاره می‌کند که «رشد سرمایه‌داری بطور اجتناب ناپذیر به افزایش نیازمندیهای تمام اهالی و پرولتاریای کارگری منجر می‌گردد... این قانون افزایش نیازمندیها در تاریخ اروپا کاملاً تأیید شد. مثلا پرولتاریای فرانسه را در پایان قرن هجدهم و در پایان قرن نوزدهم با کارگران انگلستان را در سال ۱۸۴۰ و امروز مقایسه کنیم. همین قانون مشمول روسیه‌ی نیز می‌باشد...» کاملاً واضح است که سطح نیازمندی‌های مادی و فرهنگی کارگر در حال حاضر به مراتب بالاتر از ۵۰ تا ۱۰۰ سال گذشته قرار دارد. معذالک سرمایه‌داری نه می‌تواند هدر رفتن پیوسته بیشتر نیروی کار را جبران نماید و نه می‌تواند نیازمندیهای پیوسته بیشتر مادی و فرهنگی طبقه‌ی کارگر را مرتفع سازد.

دستمزد بمتابهی بهای نیروی کار با بهای سایر کالاها اختلاف دارد. در حالیکه بهای سایر کالاها در جامعه‌ی سرمایه‌داری تحت تاثیر عرضه و تقاضا برگرد ارزش آنها نوسان می‌کند (ترقی و تنزل می‌کند) گرایش نیروی کار کالا شده اینست که نسبت به ارزشش تنزل یابد. در سرمایه‌داری عرضه‌ی نیروی کار معمولاً بیشتر از تقاضاست. پرولتاریا نمی‌تواند فروش نیروی کارش بنا - تنها کالائی که در اختیار دارد - به تعویق اندازد و منتظر فرار رسیدن مساعدترین شرایط در بازار کالا شود. سرمایه‌داران از این واقعیت به نفع خود استفاده می‌کند و به کارگر مزدی می‌پردازد که

* لنین - درباره‌ی بااصطلاح مسئله‌ی بازارها. مجموعه‌ی آثار ج ۱ ص ۹۸.

* مارکس: مزد، بهاء، سود. مجموعه‌ی آثار جلد ۱۶ ص ۱۵۲.

باینتر از ارزش نیروی کار است. افزایش بیکاری در شهرها و سرریز جمعیت در مناطق روستایی سبب می‌شود که فاصله‌ی بین ارزش نیروی کار و بهای آن بیشتر شود.

در تحلیل گرایش تنزل سطح مزد يك سلسله فاکتورهای دیگر نیز باید مورد توجه قرار گیرد. همانطور که گفته شد مخارج تحصیل و کارآموزی کارگر نیز جزء ارزش نیروی کار باید محاسبه شود. از اینرو ارزش نیروی کار يك کارگر متخصص بیش از ارزش نیروی کار کارگر غیر متخصص است. ولی با رشد سرمایه‌داری و پیشرفت تکنیک صنعتی از يك طرف تقاضای کارگران متخصص که می‌توانند ماشینهای بفرنج را بکار برند بیشتر می‌شود ولی در عین حال عملیات گونه‌گون پروسه‌ی کار ساده‌تر شده بطوری که کار بخش قابل‌توجهی از کارگران متخصص زائد می‌شود. تعداد زیادی از کارگران آزموده تخصص خود را از دست داده و از تولید رانده می‌شوند. آنان ناگزیر می‌شوند به‌کار غیر تخصصی بپردازند که مزد آن به‌راتب کمتر از کار تخصصی است.

تعداد زیاد نیروی کار زائد در روستا پیوسته سطح مزد کارگران روستایی مشغول به‌کار را تنزل می‌دهد. اجرت کارگران روستا به‌راتب پائین‌تر از سطح متوسط دستمزدهاست؛ مثلاً حد متوسط دستمزد کارگر روستایی آمریکا در فاصله‌ی سالهای ۱۹۱۰ تا ۱۹۳۹ بین ۲۸٪ تا ۴۷٪ دستمزد يك کارگر صنعتی بود.

علاوه بر اینها، بکار بردن تکنیک ماشین‌های امکانات وسیعی فراهم می‌آورد که کار زنان و کار کودکان جانشین کارمردان شود. ارزش نیروی کار از طریق ارزش وسایل زندگی که کارگر برای خود و خانواده‌اش بدان نیازمند است تعیین می‌گردد. از اینرو هنگامی که زن و فرزندان کارگر به‌پروسه‌ی تولید کشیده شوند مزد کارگر تنزل می‌کند. در کشورهای سرمایه‌داری کارگران زن در ازای همان کاری که مردان آنرا انجام می‌دهند مزد به‌راتب کمتری دریافت می‌نمایند. سرمایه برای خود ارزش اضافی بوجود می‌آورد - حتی از طریق استثمار بی بند و بار کار زنان و کودکان.

حد متوسط مزد کارگران زن در آمریکا در سال ۱۹۵۸ - ۳۸/۵٪
در انگلستان در سال ۱۹۵۹ - ۴۸٪ و در آلمان فدرال در سال ۱۹۶۰
۴۹٪ کمتر از حد متوسط مزد کارگران مرد بود.

در کشورهای مستعمره و وابسته این نابرابری بازهم بیشتر است.

حد متوسط مزد کارگران زن در هندوستان و هندوچین ۵۰ تا ۷۵٪ کمتر از مزد متوسط کارگران مرد بود.

در ایالات متحده‌ی آمریکا از تعداد کارگران مزدبگیر - حتی طبق آماری که بی‌تردید کمتر از واقعیت است - در سال ۱۹۲۹ بیش از ۳/۳ میلیون کودک و زن بوده است.

بازرسی ویژه‌ی کار کودکان در ۲۸ ایالت آمریکا نشان دهنده که ۳۶٪ کودکان و نوجوانانی که مورد بازرسی قرار گرفته‌اند کمتر از ۱۳ سال و ۶۴٪ آنان بین ۱۴ و ۱۵ سال داشته‌اند. در کارخانجات کنسرو و میوه و گوشت و در لباسشویی‌ها کودکان ۱۲ ساله روزانه تا ۱۳ ساعت کار می‌کردند.

در روسیه‌ی تزاری نیز کار کودکان بسیار رواج داشت. بخش نسبتاً مهمی از کارگران کارخانجات نساجی و چند کارخانه‌ی دیگر را کودکان ۸-۱۰ ساله تشکیل می‌داد. در صنایع پنبه و نساجی هندوستان ۲۰ تا ۲۵٪ کارگران را کودکان تشکیل می‌دهند. استثمار کار کودکان بوسیله‌ی سرمایه مخصوصاً در مستعمرات و کشورهای وابسته شکل خشنی به‌خود می‌گیرد. در کارگاههای نساجی و تنباکوی ترکیه کودکان ۷ تا ۱۴ ساله مانند کارگران رشید تمام روز کار می‌کنند. در رودزای جنوبی کودکان اهالی افریقانی ۶ و ۷ ساله روزانه ۸ تا ۹ ساعت کار می‌کنند و در ازای آن اجرت ناچیزی دریافت می‌کنند.

مزد کم کارگران زن و استثمار کودکان بیماریهای متعدد را افزایش داده و مرگ و میر آنان بیشتر می‌شود. علاوه بر آن، بر تعلیم و تربیت نسل آینده تاثیرات مخربی بجا می‌گذارد.

یکی از مندهای کاهش و تنزل دستمزد سیستم جریمه است. در روسیه‌ی تزاری کارگر در موارد مختلف جریمه می‌شد: «سهل‌انگاری در کار»، «نقض مقررات»، «شرکت در هر نوع تظاهرات و اعتصابات و غیره...» در کشورهای سرمایه‌داری تا به‌امروز جریمه کردن معمول است و نه تنها وسیله‌ای برای تحکیم دیسیپلین کار سرمایه‌داری است بلکه برخی از جریمه‌ها بمنظور درآمد بیشتر سرمایه‌داران است.

مبارزه‌ی طبقاتی طبقه‌ی کارگر بخاطر منافع حیاتی خویش اهمیت اساسی در سطح مردها دارد. هرچقدر مقاومت کارگران ضعیف باشد گرایش تنزل دستمزد

شدیدتر است و برعکس مارکسیسم باصطلاح «قانون مزد شرافتمندانه» را رد می‌کند. طبق این قانون دستمزد از طریق حداقل نیازمندیهای زندگی که کارگر برای ادامه‌ی زندگی خود و خانواده‌اش بدان احتیاج دارد تعیین می‌شود و بنابراین مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر بخاطر مزد بیشتر ظاهراً بی نتیجه و بیهوده است.

رشد تولید سرمایه‌داری که خصیلت پربودی (دوره‌ای) دارد بر حرکت دستمزد تأثیر زیادی دارد. در دوران بحرانهای اقتصادی و جنگ با برطرف شدن بحران دستمزدها با مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر معمولاً ترقی می‌کند.

گرایش عام تنزل و کاهش دستمزدها در کشورهای مختلف برحسب شرایط مشخص رشد هر کشور گونه‌گون است. شرایطی که ارزش نیروی کار را در هر کشور تعیین می‌کند مقایسه‌ی دستمزد کشورهای مختلف باید تمام دقایقی که سبب اختلاف ارزش نیروی کار می‌شوند مورد توجه قرار گیرد؛ شرایط تاریخی تشکیل طبقه‌ی کارگر و سطح نیازمندی‌های آنان، مخارج کارآموزی و تحصیل کارگر، نقش کار زنان و کودکان، درجه‌ی بارآوری کار، شدت و شتاب کار، بهای کالاهای مصرفی و غیره.....

در برخی از کشورهای سرمایه‌داری در اثر شرایط تاریخی رشدشان در مقایسه با تعداد کشورهای جهان سرمایه‌داری اهالی به سطح زندگی نسبتاً برتری نائل شدند. مثلاً در آمریکا در اثر دسترسی به زمینهای وسیع و حاصلخیز، سطح زندگی نسبتاً برتر اهالی روستا و عدم سرریز جمعیت در روستا، چون نیروی کار کم بود قانون عرضه و تقاضا در بازار کار مدت معینی به سود کارگران عمل کرد. در نتیجه‌ی این واقعیت‌های تاریخی در آمریکا سطح ارزش نیروی کار و دستمزد نسبتاً برتر از سایر کشورها بود.

موقعیت نسبتاً ممتاز انگلستان و فرانسه و چند قدرت استعماری دیگر در بازار جهانی و نیز استثمار مستعمرات که سود فوق‌العاده زیادی عایدشان کرد سبب شد شرایط مناسبی برای مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر بخاطر افزایش مزد در این کشورها بوجود آید. ولی همینکه عملکرد این فاکتورها به تحلیل رفت در این کشورها گرایش تنزل سطح مزد واقعی پیوسته بیشتر محسوس گردید.

گوچینسکی مثالهای متعددی برای تنزل مزد واقعی در چند کشور بر شمرده است. بنا به گزارشات او مزد واقعی در انگلستان و فرانسه در دوران

۱۸۴۳-۱۸۴۹ تقریباً ۱۰٪ باین‌تر از دوران قبلی بود. در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم در این کشورها مزد واقعی عموماً افزایش یافت؛ در انگلستان در فاصله‌ی سالهای ۱۸۹۳ تا ۱۹۰۳ در حدود ۷۰٪ بیشتر از سالهای ۱۸۴۹-۱۸۵۸ بود.

در انگلستان و فرانسه دستمزد در نیمه‌ی قرن بیستم بار دیگر بطور آشکار تنزل نمود. حتی در سالهای ترقی (۱۹۲۲-۱۹۲۹) مزد واقعی در انگلستان فقط به ۹۵٪ سطح مزد سالهای ۱۹۰۰-۱۹۰۱ رسید. بحران سالهای ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳ وضع طبقه‌ی کارگر را بحرانب بدتر کرد.

در آمریکا حد متوسط مزد سالیانه در فاصله‌ی سالهای ۱۸۸۵ تا ۱۸۹۷ طبق گزارشات گوچینسکی ۶۵ تا ۷۰٪ بالاتر از دهه‌ی ۱۸۰۱-۱۸۱۰ بود. در اواخر قرن نوزدهم در رابطه با ترقی قیمت‌ها حرکت دستمزدها جریان معکوس داشت. مورخ امریکائی بوگارت خاطرنشان کرد که مزد واقعی در سال ۱۹۱۰، ۸۶٪ و در سال ۱۹۱۸، ۷۰٪ سطح متوسط دستمزدهای دوران ۱۸۹۰-۹۹ می‌باشد.

در آلمان طبق گزارشات گوچینسکی در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم مزدها افزایش یافتند. حد متوسط دستمزدها ۲۰٪ بیشتر از حد متوسط دوران ۱۸۶۷-۱۸۶۰ شد. در سالهای بعد از جنگ اول جهانی مزد واقعی تنزل یافت. در سالهای ۱۹۰۹-۱۴ در مقایسه با سطح متوسط دوران ۹-۱۹۰۳، ۹۷٪ و در سالهای ۲۳-۱۹۱۴، ۷۱٪ و در سالهای ۳۲-۱۹۲۴، ۸۷٪ تنزل یافت.

سطح دستمزدها مخصوصاً در کشورهای مستعمره و وابسته و تعداد زیادی از کشورها که از نظر اقتصادی کم رشد هستند بسیار نازل است. سرمایه از طریق بنده ساختن اقتصادی و چپاول سیستماتیک این کشورها از نیروی کار این کشورها که بی مصرف مانده استفاده کرده و مزد براتب کمتری از ارزش آنان می‌پردازد. در این میان افزایش نژادی در پرداخت مزد بسیار رواج دارد. مثلاً سیاه پوستان و سفیدپوستان برای کار مشابه دستمزدهای مختلف دریافت می‌کنند. در مستعمرات و کشورهای وابسته‌ی آفریقا مزد متوسط یک کارگر سیاهپوست یک دهم (۱/۱۰) مزد متوسط کارگر سفیدپوست است. ولی حتی در کشوری بسیار رشد یافته مانند آمریکا

سباهبوستان مزد کمتری دریافت می‌کنند.

برای اینکه بتوان خدمتوسط مردها را در کشورهای متروپیل بدرستی نخمین زد باید بیوسته اوضاع کارگران را در مستعمرات و کشورهای وابسته در نظر گرفت. اغلب دیده می‌شود که در رشد سرمایه‌داری حفظ سطح زندگی کارگران در متروپل‌ها و حتی ترقی مردها در این کشورها درمراحل با تشدید قاطعانه‌ی استثمار زحمتکشان در جهان مستعمره و بدتر شدن شرایط زندگی آنان هم‌معناست.

بورژوازی دولتهای امپریالیستی با تنزل و کاهش مزد توده‌ی عظیم کارگران و جباول کشورهای که از نظر اقتصادی عقب مانده هستند و غارت مستعمرات شرایط ممتازی برای قشر نسبتاً کوچکی کارگر که دستمزدشان بیشتر است بوجود می‌آورد. بورژوازی از این افشار که در اصطلاح آریسنوکراسی (اشراف) کارگری نامیده می‌شوند و دستمزدشان بیشتر است و نمایندگان سندیکاهای کارگری و بوروکراسی و استادان جزء آنان هستند استفاده می‌کنند تا جنبش کارگری را منشعب سازند و آگاهی طبقاتی پرولتاریا را از طریق تبلیغ سازش طبقات و منافع دستجمعی استثمار گران و استثمارشوندگان مسموم سازند.

مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر برای افزایش دستمزد

در هر کشور در نتیجه‌ی مبارزه‌ی سرسختانه‌ی طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی سطح معینی از دستمزدها بر اساس ارزش نیروی کار کالا شده بوجود می‌آید. عدم انطباق دستمزد با ارزش نیروی کار محدودی دارد. در سرمایه‌داری حداقل دستمزد از طریق شرایط کاملاً فیزیکی تعیین می‌گردد: کارگر باید مقدار معینی از نیازمندیهای زندگی را که مطلقاً ضرورت دارد در اختیار داشته باشد تا بتواند زندگی کند و نیروی کارش تجدید تولید نماید. «هرگاه بهای نیروی کار به این حداقل تنزل نماید در اینصورت نازل‌تر از ارزش آن است. چه نیروی کار فقط به شکل ناقص (فلج شده) می‌تواند حفظ شود و رشد یابد.» هرگاه پائین‌تر از این حد تنزل کند آنگاه سرعت اتلاف نیروی کار چنان شدید است که طول عمر

زحمتکشان کوتاهتر شده. تعداد زاد و ولد آنان تنزل می‌کند و مرگ و میر افزایش می‌یابد. سرمایه‌داران که تشنه‌ی سود هستند بیوسته تلاش می‌کنند دستمزد را به حداقل نیاز فیزیکی (جسمانی) کارگر تنزل دهند در حالیکه کارگران علیه کاهش مزد و برای افزایش آن، برای تعیین حداقل دستمزد تضمین شده، اجرای بیمه‌ی اجتماعی و کوتاه کردن مدت کار روزانه (روزانه کار) مبارزه می‌کنند. در این مبارزه مجموعه‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار و دولت بورژوازی رو در روی طبقه‌ی کارگر قرار می‌گیرند. سطح دستمزد در مراحل مشخصی از طریق ارزش موجود نیروی کار و تناسب نیروی طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی تعیین می‌گردد. مبارزه‌ی سرسختانه‌ی طبقه‌ی کارگر برای افزایش مزد با پیدایش سرمایه‌داری صنعتی آغاز گردید. این مبارزه در انگلستان رشد یافت و سپس در سایر کشورهای سرمایه‌داری و کشورهای مستعمره آغاز گردید. بهمان اندازه که پرولتاریا شکل طبقاتی می‌یابد کارگران در اتحادیه‌های صنفی (سندیکا) متشکل می‌شوند تا بتوانند با موفقیت به مبارزات اقتصاد پردازند. بدین روش در برابر سرمایه‌داران، کارگر منفرد قرار ندارد بلکه مجموعه‌ی یک تشکیلات با سرمایه‌داران روبرو می‌شود. با تشدید مبارزه‌ی طبقاتی در مجاورت سازمانهای صنفی محلی و ملی اتحادیه‌های بین‌المللی نیز پدید می‌آید. اتحادیه‌های صنفی برای نوده‌های وسیع کارگران آموزشگاه مبارزه‌ی طبقاتی است. سرمایه‌داران نیز به سهم خود در اتحادیه‌های سرمایه‌داری متشکل می‌شوند. آنان رهبران مرتجع اتحادیه‌های کارگری را با رسوه خریداری می‌کنند. اتحادیه‌های کارگری را منشعب می‌سازند و از پلیس و ارتش، دادگاهها و زندانها برای سرکوبی جنبش کارگری استفاده می‌کنند. یکی از موثرترین وسایل در مبارزات کارگران بخاطر افزایش مزد، کوتاه کردن مدت کار روزانه و بهبودی شرایط کار در سرمایه‌داری اعتصاب است. بهمان اندازه که تضادهای طبقاتی تشدید می‌یابد و شکل جنبش پرولتاریا در کشورهای سرمایه‌داری و کشورهای مستعمره رشد می‌یابد میلیونها نفر کارگر به مبارزه‌ی اعتصابی کشیده می‌شوند. هرگاه کارگران در مبارزه‌شان علیه سرمایه فاطمیت و پیگیری نشان دهند سرمایه‌داران در این اعتصاب آنان مجبور می‌شوند شرایط اعتصاب کنندگان را بپذیرند. حکومتها بورژوازی با مبارزه‌ی بی‌امان طبقه‌ی کارگر بخاطر منافع حیاتی خود وادار توانند شد قوانینی در مورد حداقل دستمزد، کوتاه کردن مدت کار روزانه و محدود ساختن کار کودکان وضع نمایند.

مبارزه‌ی طبقاتی برولتاریا بخاطر ارتقاء سطح زندگی‌اش دارای اهمیت زیادی است هرگاه اتحادیه‌های صنفی کارگران قاطعانه و صحیح در خدمت طبقه‌ی کارگر رهبری شوند در اینصورت قادر خواهد بود در برابر سرمایه‌داران موفقیت آمیز ایستادگی و مقاومت کنند. مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر می‌تواند در مرحله‌ی معینی از تنزل دستمزدها جلوگیری نماید و با موجب ترمی و افزایش دستمزدها گردد. مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر فاکتور نیرومندی است که علیه گرایش تنزل سطح دستمزدها تاثیر می‌کند.

مبارزه‌ی اقتصادی طبقه‌ی کارگر قادر نیست قوانین سرمایه‌داری - از جمله قانون ارزش نیروی کار را - ملغی نماید، سیستم سرکوبی سرمایه‌داری زحمتکشان را برطرف نماید و کارگران از استثمار و فقر رها سازد.

مارکس - لنینیسم که اهمیت زیاد مبارزه‌ی اقتصادی طبقه‌ی کارگر علیه بورژوازی را می‌پذیرد در عین حال می‌آموزد که این مبارزه فقط علیه تاثیرات و عوارضات سرمایه‌داری است نه علیه علل و مسبب اصلی اوضاع سرکوبی و دخامت شرایط زندگی برولتاریا. مسبب و علل اصلی همانا خود شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است.

طبقه‌ی کارگر فقط از طریق مبارزه‌ی سیاسی انقلابی می‌تواند سیستم بردگی مزدوری - ربه‌ی سرکوبی اقتصادی و سیاسی‌اش - را نابود کند.

خلاصه

۱) در جامعه‌ی سرمایه‌داری دستمزد بیان بولی ارزش نیروی کار (بهای آن) می‌باشد. که ظاهراً بهای کار بنظر می‌رسد. دستمزد مناسبات استثمار سرمایه‌داری را پرده‌پوشی می‌کند و این تصور باطل را بوجود آورد که گویا تمام اجرت کارگر پرداخت شده در حالیکه دستمزد درواقع فقط بیان بهای نیروی کار کارگر است.

۲) اشکال اساسی دستمزد عبارتند از گاه مزد و کارمزد. در گاه مزد حداکثر درآمد کارگر به طول زمانی که کار می‌کند وابسته است. در کارمزد حداکثر درآمد کارگر از طریق تعداد (مقدار) فرآورده‌های که کارگر تولید می‌کند تعیین می‌شود. سرمایه‌داران بمنظور افزودن بر ارزش اضافی سیستمهای ارتقاء دهنده‌ی دستمزد را به کار می‌برند که درواقع به ارتقاء عظیم شدت کار (شتاب کار) و اخراج سریع نیروی کار از پروسه‌ی تولید منجر می‌گردد.

۳) بهای نیروی کار برخلاف بهای سایر کالاها معمولاً نسبت به ارزشش تنزل می‌یابد. سرمایه یا بکار انداختن همه جانبه‌ی کار زنان و کودکان و علاوه بر این با پرداخت مزد بسیار ناچیز به کارگران کشاورزی و کارگران کشورهای مستعمره و وابسته استثمار طبقه‌ی کارگر را تشدید می‌کند.

۴) مزد اسمی مبلغی است که کارگر در ازای نیروی کاری که به سرمایه‌دار فروخته دریافت می‌نماید. مزد واقعی دستمزدی است که در تامین وسایل زندگی کارگر بار می‌شود. مزد واقعی نشان می‌دهد که کارگر با مزد بولی که دریافت می‌نماید چه مقدار وسایل زندگی و امور اجتماعی می‌تواند خریداری کند. با رشد سرمایه‌داری و گسترش آن مزد واقعی تنزل می‌یابد.

۵) طبقه‌ی کارگر که در اتحادیه‌های صنفی با هم متحد می‌شوند بخاطر کوتاه کردن کار روزانه (روزانه کار) و افزایش مزد مبارزه می‌کند. برولتاریا تنها از طریق مبارزه‌ی اقتصادی نمی‌تواند خود را از استثمار رها کند. تنها با برکناری شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری از طریق مبارزه‌ی سیاسی انقلابی شرایط سرکوبی اقتصادی و سیاسی طبقه‌ی کارگر برطرف خواهد شد.

دو تیب تجدید تولید وجود دارد: تجدید تولید ساده و تجدید تولید گسترده. تجدید تولید ساده عبارتست از تکرار پروسه‌ی تولید در همان سطح. فرآورده‌های جدید تولید شده فقط نعم مصرف شده و وسایل تولید مصرف شده هستند. تجدید تولید گسترده (گسترش یافته)، عبارتست از تکرار پروسه‌ی تولید در سطح گسترده‌تر. یعنی جامعه نه تنها نعم مادی مصرف شده را جبران می‌کند بلکه علاوه بر آن وسایل تولید و نعم مصرفی اضافی نیز تولید می‌کند.

تا پیدایش سرمایه‌داری نیروهای مولد بسیار کند رشد می‌یابند. حجم تولید اجتماعی سال به سال و ده سال به ده سال بسیار اندک تغییر می‌یابد. در سرمایه‌داری رشد سریع نیروهای مولد جانشین تولید اجتماعی سابق که تحرك ناچیزی داشت می‌شود. مشخصات شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری تجدید تولید گسترده است که با بحران‌های اقتصادی متناوباً همراه است و در این جریان تولید تنزل می‌کند.

تجدید تولید ساده‌ی سرمایه‌داری

در تجدید تولید ساده‌ی سرمایه‌داری، پروسه‌ی تولید با حجمی تغییر ناپذیر تکرار می‌گردد. سرمایه‌دار تمام ارزش اضافی را به مصرف شخصی خود می‌رساند. در تحلیل تجدید تولید ساده، چند خصوصیت عمده‌ی سرمایه‌داری تجلی می‌یابد. در پروسه‌ی تجدید تولید سرمایه‌داری نه تنها محصولات کار دوباره تولید می‌شوند بلکه مناسبات استتاری سرمایه‌داری نیز دوباره برقرار می‌گردد. از يك سو در جریان تجدید تولید پیوسته تروت تولید می‌شود - که به سرمایه‌دار تعلق می‌گیرد و او این تروت را برای تملك ارزش اضافی به مصرف می‌رساند - و پس از پایان هر پروسه‌ی تولید و تجدید تولید باز سرمایه به صاحب سرمایه برمی‌گردد و همین سرمایه است که به او امکان می‌دهد از طریق استثمار کارگران تروتمندتر شود. از سوی دیگر کارگر پیوسته از پروسه‌ی تولید بی نصیب می‌ماند در نتیجه برای تامین حداقل نیازمندیهای مبرم برای زندگی خود ناچار است نیروی کارش را به سرمایه بفروشد. تجدید تولید کارگر مزدور شرط لازم تجدید تولید سرمایه باقی می‌ماند. «بنابراین پروسه‌ی تولید سرمایه‌داری با جریان خاص خود افتراق بین نیروی کار و شرایط

(۵) انباشت سرمایه

- وخیم‌تر شدن اوضاع پرولتاریا

تولید و تجدید تولید

جامعه برای زندگی و رشد باید نعم مادی تولید کند. جامعه نمی‌تواند از تجدید تولید خودداری نماید. همانطور که نمی‌تواند از مصرف صرف‌نظر نماید.

روز بروز، سال به سال انسان‌ها نان، گوشت و سایر مواد غذایی به مصرف می‌رسانند و پوشاک استعمال می‌کنند. در عین حال همزمان با آن مقدار جدیدی نان و گوشت، پوشاک کفش و سایر فرآورده‌ها بوسیله‌ی کار انسان تولید می‌شود. ذغال در بخاری و سایر دستگاههای حرارتی می‌سوزد ولی در عین حال همه روزه مقدار جدیدی ذغال استخراج می‌گردد. ماشینها دیر با زود غیر قابل مصرف می‌شوند ولی در کارخانجات ماشینهای جدیدی ساخته می‌شود. در هر نظام اجتماعی باید پروسه‌ی تولید پیوسته تجدید گردد. این تجدید دائمی با تکرار پروسه‌ی تولید تجدید تولید نامیده می‌شود. «از اینرو هر پروسه‌ی تولید اجتماعی از نقطه‌ی نظر وابستگی دائمی و جریان لاینقطع تجدیدس در عین حال پروسه‌ی تجدید تولید می‌باشد.»

شرایط تولید در عین حال شرایط تجدید تولید می‌باشد. اگر تولید شکل سرمایه‌داری داشته باشد، تجدید تولید نیز دارای همان شکل خواهد بود.

پروسه‌ی تولید و تجدید تولید فقط در این نیست که انسانها همواره مقدار جدیدی فرآورده به عنوان جبران نعم مصرف شده و یا بیش از آن تولید کنند بلکه در این نیز هست که در جامعه پیوسته مناسبات تولید متناسب با آن نو برقرار گردد.

کار را تجدید تولید می‌کند. بروسی تولید سرمایه‌داری از این طریق شرایط استثمار کارگران را تجدید تولید کرده و جاودانی می‌سازد. بروسی تولید سرمایه‌داری کارگر را بوسیله مجبور می‌کند که نیروی کارش را بفروشد تا زندگی کند و سرمایه‌داران را بوسیله قادر می‌سازد با خرید نیروی کار کارگران بروتمندتر شوند. بدین ترتیب در بروسی تجدید تولید دائماً خود مناسبات سرمایه‌داری از نو برقرار می‌شود: در یک سو سرمایه‌دار و در سوی دیگر کارگر مزدور. حتی قبل از اینکه کارگر نیروی کارش را به‌این یا آن سرمایه‌دار بفروشد به‌مجموعه‌ی سرمایه‌داران تعلق دارد؛ یعنی به‌طبقه‌ی سرمایه‌دار در مجموع. کارگری که محل کارش را عوض کند در این صورت از حنگ یک استعمار کننده به‌حنگ استعمارکننده‌ی دیگری می‌افتد. در واقع دست و پای کارگر در تمام طول عمرش به‌سرمایه بسته شده است.

هرگاه بروسی تولید را منفرداً بررسی کنیم در نگاه اول چنین بنظر می‌رسد که گویی سرمایه‌دار به‌نگامی که نیروی کار را خریداری می‌کند از صندوق شخصی خود به‌کارگر پول بیش پرداخت می‌کند. چه سرمایه‌دار به‌نگام پرداخت مزد کالانی را که بوسیله‌ی کارگر در مدت معینی (مثلاً در یک‌ماه) تهیه شده است هنوز نتوانسته بفروشد. ولی خرید و فروش نیروی کار را منفرداً و مجزا از یکدیگر بررسی نکنیم بلکه هر دو را به‌منابهی دقایق تجدیدتولید، به‌منابهی مناسباتی که بوسیله تکرار می‌شود بررسی کنیم. در این صورت خطب واقعی جریان امر آشکار می‌گردد:

- اولاً در حالیکه کار کارگر در مدت معینی ارزش نو (ارزش جدید) بوجود می‌آورد که این ارزش جدید جلوی ارزش اضافی است - فرآورده‌هایی که کارگر در مدت مزبور تولید کرده در بازار بفروش رسیده و به‌سول مبدل می‌شود. پس این سعه حاصل می‌گردد که سرمایه‌دار از صندوق خود به‌کارگر دستمزد نمی‌پردازد بلکه از ارزشی که کارگر با کارش در آن فاصله‌ی زمانی که قبلاً کار کرده است (مثلاً در ماه گذشته) تهیه کرده مزد دریافت می‌نماید. طبق بیان مارکس «طبقه‌ی سرمایه‌دار طبق نسخه‌ی کهنه عمل می‌کند: کالای مورد نظر را در ازای پولی که متعلق به‌کارگر است و از او حوال شده خریداری می‌کند.»

- ثانیاً بهای نیروی کار برخلاف سایر کالاها هنگامی به‌وسیله‌ی سرمایه‌دار به‌کارگر پرداخت می‌شود که او کار معینی انجام داده است. پس این نتیجه حاصل می‌گردد که سرمایه‌دار قبلاً به‌برولتاریا چیزی نمی‌پردازد بلکه برعکس برولتاریا قبلاً

به‌سرمایه‌دار بیش پرداخت می‌کند. از اینرو سرمایه‌داران تلاش می‌کنند در مدتی هرچه طولانی‌تر مزد بپردازد (مثلاً ماهی یکبار) تا بدین روش مدت اعتبار بلاعوض را که از کارگر دریافت می‌نماید، طولانی‌تر کنند.

طبقه‌ی سرمایه‌دار پول را به‌شکل دستمزد برای خرید مایحتاج مبرم زندگی کارگر به‌وی می‌پردازد. یعنی برای خرید قسمتی از فرآورده‌هایی که خود او تهیه کرده و استثمار کننده آنها نصاحب می‌کند. در واقع این پول را کارگران برای خرید نیازمندی‌های زندگی که طبقه‌ی کارگر خود آنها را تهیه کرده است دوباره بطور منظم به‌سرمایه‌داران پس می‌دهند.

تحلیل مناسبات سرمایه‌داری در جریان تجدیدتولید نه تنها منبع واقعی دستمزد را نمایان می‌سازد بلکه منبع واقعی هر نوع سرمایه را نیز آشکار می‌سازد.

فرض کنیم سرمایه‌ی بیش ریخته شده‌ای به‌مبلغ ۱۰۰۰۰۰۰۰ فونداسترلینگ اضافه ارزشی به‌مبلغ ۱۰۰۰۰۰ فونداسترلینگ داشته باشد - و سرمایه‌دار تمام این مبلغ را خرج مصارف شخصی خود کند. اگر سرمایه‌دار کار بی اجرت کارگران را نصاحب نکند در این صورت سرمایه‌اش در طی ۱۰ سال بمصرف می‌رسد. ولی چنین امری بوقوع نمی‌پیوندد زیرا مجموعه‌ی ۱۰۰ هزاربوند استرلینگی که سرمایه‌دار آنرا در مدت ۱۰ سال مصرف می‌کند از ارزش اضافی که کار بی اجرت کارگر آنرا بوجود آورده بدست می‌آید. نتیجه اینکه هر سرمایه‌دار - منبع اصلی آن هرچه باشد - خود در جریان تجدید تولید پس از مدت معینی ارزش می‌شود. این ارزش بوسیله‌ی کار کارگران بوجود آمده که سرمایه‌دار آنرا بدون دادن پاداش نصاحب کرده است. این خود ثابت می‌کند ادعای اقتصاد دانان بورژوازی که گویا سرمایه نرونی است که از کار شخصی سرمایه‌دار بدست آمده نادرست است.

تجدید تولید ساده‌ی سرمایه‌داری جزئی یا دقایقی از تجدید تولید گسترده می‌باشد. مناسبات خاص استثمار تجدید تولید ساده در شرایط تجدید تولید گسترده‌ی سرمایه‌داری به‌رشد خود ادامه می‌دهد.

تجدید تولید گسترده‌ی سرمایه‌داری

انباشت سرمایه

در تجدید تولید گسترده (گسترش یافته) سرمایه‌دار بخشی از ارزش اضافی را برای گسترش حجم تولید به مصرف می‌رساند؛ برای بدست آوردن وسایل تولید بیشتر و برای اجیر کردن کارگران بیشتر. در نتیجه قسمتی از ارزش اضافی به سرمایه‌ی سابق اضافه می‌شود. به عبارت دیگر سرمایه انباشت می‌شود.

انباشت سرمایه عبارتست از انضمام بخشی از ارزش اضافی به سرمایه یا تبدیل قسمتی از ارزش اضافی به سرمایه. منبع انباشت سرمایه نتیجتاً ارزش اضافی می‌باشد. سرمایه از طریق استثمار طبقه‌ی کارگر افزایش می‌یابد و در عین حال مناسبات تولید سرمایه‌داری بر اساس گسترده‌تری از نو تولید می‌شود (تجدیدتولید می‌یابد). انگیزه و محرک انباشت سرمایه بدست آوردن ارزش اضافی است. در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری حرص و آز تلنبار کردن حد و مرزی ندارد. با گسترش تولید، حجم ارزش اضافی که سرمایه‌داران آنرا تصاحب می‌کنند افزایش می‌یابد. در نتیجه آن بخش از ارزش اضافی نیز که برای رفع نیازمندیهای شخصی و تفریحات و تجملات سرمایه‌دار به مصرف می‌رسد افزایش می‌یابد. از سوی دیگر افزایش ارزش اضافی برای سرمایه‌داران این امکان را فراهم می‌آورد که تولید را بازهم گسترش دهند. تعداد بیشتری کارگر را استثمار نمایند و مقدار بیشتری ارزش اضافی تصاحب کنند.

در جریان مبارزه‌ی رقابت بی‌امان بین سرمایه‌داران آن سرمایه‌دارانی که امتیازات بیشتر دارند سرمایه‌داران کوچک را از میدان رقابت بیرون می‌رانند و این امر بورژوازی را به انباشت سرمایه وامیدارد. رقابت بی‌امان هر سرمایه‌دار را وادار می‌کند برای جلوگیری و اجتناب از سقوط خود تکنیک تولید را بهتر سازد و تولید را گسترش دهد. نائل نشدن به رشد تکنیک و عدم گسترش تولید یعنی عقب ماندن. ولی سرمایه‌دارانی که عقب بمانند از رقبای بی‌امان خود شکست خواهند خورد. مبارزه‌ی رقابت هر سرمایه‌داری را وادار می‌کند سرمایه‌اش را افزایش دهد و سرمایه‌دار فقط از طریق انباشت دائمی قسمتی از ارزش اضافی می‌تواند سرمایه‌اش را افزایش

دهد. بنابراین تجدید تولید گسترده در سرمایه‌داری یعنی انباشت سرمایه.

ترکیب ارگانیک سرمایه

تجمع و تمرکز سرمایه

در جریان انباشت سرمایه مجموع سرمایه افزایش می‌یابد و ترکیب آن نیز تغییر می‌یابد. هنگامی که سرمایه‌دار ارزش اضافی انباشت می‌کند و کارخانه‌اش را گسترش می‌دهد معمولاً ماشینهای جدید بکار انداخته و تکنیک کار را اصلاح و بهتر می‌کند زیرا این عوامل سود بیشتری را نوید می‌دهند. رشد تکنیک کار به مفهوم افزایش سریع‌تر آن بخش از سرمایه است که به شکل وسایل تولید (ماشین‌ها، ساختمانها، موادخام و...) بکار افتاده - یعنی سرمایه‌ی ثابت. برعکس، آن بخش از سرمایه که برای خرید نیروی کار به مصرف می‌رسد - یعنی سرمایه‌ی متغیر کندتر رشد می‌یابد. تناسب بین سرمایه‌ی ثابت و سرمایه‌ی متغیر تا آنجا که به تناسب بین مجموعه‌ی وسایل تولید و نیروی زنده‌ی کار بستگی دارد ترکیب ارگانیک سرمایه نامیده می‌شود. سرمایه‌ای به مبلغ ۱۰۰۰۰۰۰ فونداسترلینگ را مثال می‌زنیم. از این مبلغ ۸۰۰۰۰۰ فونداسترلینگ باید برای ساختمانها، ماشینها، مواد خام و ... و ۲۰۰۰۰۰ فونداسترلینگ برای مزد به مصرف رسد. در این صورت ترکیب ارگانیک سرمایه چنین خواهد بود.

$$\frac{۸۰۰۰۰۰ \text{ س ت}}{۲۰۰۰۰۰ \text{ س م}} = \frac{۴}{۱}$$

ترکیب ارگانیک سرمایه در شاخه‌های مختلف صنعت و در کارگاهها و موسسات یکسان نیست؛ در آنجا که کارگر با ماشین بفرنج‌تر و گرانبهارتر کار می‌کند و مواد خام مورد مصرف بیشتری دارد ترکیب ارگانیک سرمایه بالاتر است. برعکس در آنجا که کار زنده بیشتر لازم آید و کارگر با ماشین و مصالح ارزان‌تر و مواد خام کمتر سرو کار دارد ترکیب ارگانیک سرمایه نازل است. با انباشت سرمایه ترکیب ارگانیک سرمایه ارتقاء می‌یابد؛ از بخش سرمایه متغیر کاسته می‌شود و بر بخش سرمایه‌ی ثابت افزوده می‌شود. ترکیب ارگانیک سرمایه در صنایع ایالات متحده‌ی امریکا چنین بود:

سال ۱۸۸۹	۴/۴:۱
سال ۱۹۰۴	۵/۷:۱
سال ۱۹۲۹	۶/۱:۱
سال ۱۹۳۹	۶/۷:۱

در جریان تجدید تولید سرمایه‌داری حجم هر سرمایه افزایش می‌یابد. این افزایش از راه تجمع و تمرکز سرمایه انجام می‌گیرد.

تجمع سرمایه عبارتست از افزایش حجم سرمایه از طریق انباشت ارزش اضافی که در چارچوب کارگاه بدست می‌آید. سرمایه‌داری که قسمتی از ارزش اضافی را که صاحب می‌کند در کارگاه سرمایه‌گذاری می‌نماید صاحب سرمایه‌ی پیوسته بیشتری می‌شود.

تمرکز سرمایه عبارتست از افزایش حجم سرمایه از طریق گردهم آوردن چندین سرمایه و تشکیل سرمایه‌ی کلان. در جریان مبارزه‌ی بی‌امان رقابت، سرمایه‌ی بزرگ کارگاههای کوچک و متوسط سرمایه‌داری را ورشکسته می‌سازد و می‌بلعد. کارخانه‌دار بزرگ حجم سرمایه‌اش را از طریق خریداری کارگاههای رقیب ورشکسته شده به‌بهای بسیار ناچیز و با از طریق تلفیق این کارگاهها به کارخانه‌ی خویش با کمک مندهای دیگر (مثلا بدهکار ساختن آنها) افزایش می‌دهد. گردهم آمدن چندین سرمایه و تبدیل شدن به سرمایه‌ی واحد در تاسیس شرکت‌های سهامی و غیره... نیز به‌فوق می‌پیوندد.

قانون تجمع و تمرکز سرمایه سبب می‌شود بروت معتابهی بدست عده‌ی معدودی بیفتد. افزایش سرمایه امکانات وسیعی برای تمرکز تولید بوجود می‌آورد. یعنی برای جمع و در برگرفتن تولید در کارخانه‌های بزرگ. تولید بزرگ نسبت به تولید کوچک امتیازات قاطعی دارد. کارخانه‌های بزرگ می‌توانند ماشینهای نو و تکنیک بهتر کار را به‌مقیاس وسیعی بکار اندازند و به‌تقسیم و تخصصی کردن همه جانبه‌ی کار پردازند. در نتیجه در کارگاهها و کارخانجات بزرگ فرآورده‌های ارزانتر از کارگاههای کوچک تهیه می‌شوند.

مبارزه‌ی بی‌امان رقابت آمیز مخارج و زبانهای زیادی بیار می‌آورد. کارخانجات بزرگ می‌توانند این مخارج را تحمل کنند و سپس جبران نمایند. در حالیکه کارگاههای کوچک و غالباً کارگاههای متوسط، ورشکسته می‌شوند. سرمایه‌داران

کلان به‌راتب آسانتر اعتبارات بانکی دریافت می‌کنند و از امتیازات مساعد برخوردار می‌شوند. ولی اعتبارات، مهمترین اسلحه در رقابت است. در نتیجه‌ی تمام این امتیازات در کشورهای سرمایه‌داری کارخانجات بزرگی که به‌تکنیک بارآورتری مجهز هستند رشد و توسعه می‌یابند، در حالیکه تعداد بیشماری کارگاه کوچک و متوسط ورشکسته می‌شوند. نتیجه اینکه در اثر تجمع و تمرکز سرمایه، چند سرمایه‌دار که صاحب بروت معتابهی هستند بر سرنوشت ده‌ها و صدها هزارکارگر مسلط می‌شوند.

در عرصه‌ی کشاورزی تمرکز سرمایه سبب می‌شود که زمین و سایر وسایل تولید پیوسته بیشتر در دست ملاکین بزرگ زمین متمرکز گردد و اقشار وسیع دهقانان کوچک و متوسط که زمین و دام و آلات و ابزار کشاورزی از آنان چپاول شده تحت فشار و وابستگی به سرمایه قرار گیرند. اکثریت دهقانان و پشه‌وران ورشکسته شده و به‌پرولتاریا مبدل می‌شوند.

تجمع و تمرکز سرمایه سبب تشدید تضادهای طبقاتی، تعمیق شکاف بین اقلیت استثمار کننده‌ی بورژوازی از يك سو و اکثریت بی چیز استثمار شونده در جامعه از سوی دیگر می‌شود. در عین حال تمرکز سرمایه کمک می‌کند که توده‌ی پیوسته بیشتری از پرولتاریا در کارخانه‌ها و در مراکز صنعتی بزرگ سرمایه‌داری تمرکز یابند. این امر تجمع و سازماندهی کارگران را برای مبارزه علیه سرمایه آسان می‌کند.

ارتش ذخیره‌ی صنعتی

با رشد تولید در سرمایه‌داری ترکیب ارگانیک سرمایه ارتقاء می‌یابد. بازار تقاضای سروری کار از طریق حجم مجموعه‌ی سرمایه تعیین نمی‌گردد بلکه فقط از طریق حجم سرمایه‌ی متغیر تعیین می‌شود. مارکس اشتیاء اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوازی را آسکار ساخت. از دوران آدام اسمیت چنین ادعا می‌شد که تمام ارزش اضافی انباشت شده به سرمایه‌ی متغیر مبدل می‌گردد. ولی واقعیت چنین است که به‌در قسمت، سرمایه‌ی ثابت و متغیر، تقسیم می‌شود. اما هرقدر تکنیک بیشتر رسد می‌کند سرمایه‌ی متغیر نسبت به سرمایه‌ی ثابت نازل می‌نماید. بدین ترتیب این

نتیجه حاصل می‌گردد که در جامعه‌ی بورژوازی در رابطه با انباشت سرمایه و ارتقاء ترکیب ارگانیک آن تقاضای نیروی کار نسبتاً تنزل می‌کند با اینکه مجموعه‌ی توده‌ی پرولتاریا با رشد سرمایه‌داری افزایش می‌یابد.

در نتیجه‌ی این جریان توده‌ی عظیمی از کارگران به‌کار نمی‌آیند. بخشی از اهالی کارگر «زائده» شده و با اصطلاح سرریز نسبی جمعیت را تشکیل می‌دهند. در این مورد سخن بر سر سرریز نسبی جمعیت است زیرا این قسمت از نیروی کار فقط متناسب و در رابطه با نیازمندیهای انباشت سرمایه زائد می‌شود. تولید سرمایه‌داری که هدفش بچنگ آوردن ارزش اضافی است گسترش تولید را به‌مدت معینی محدود می‌سازد. در جامعه‌ی بورژوازی افزایش ثروت اجتماع بخش قابل توجهی از طبقه‌ی کارگر را به‌بیکاری محکوم می‌نماید. اگر سرمایه‌داری هدفش تأمین نیازمندیهای سراسر جامعه باشد و اگر سرمایه‌داران بتوانند در راه بهبودی دائمی زندگی کارگران گام بردارند آنگاه تولید پیوسته شکوفاتر خواهد شد و سرریز نسبی جمعیت برطرف خواهد گردید. اما در این صورت سرمایه‌داری دیگر سرمایه‌داری نخواهد بود.

سه شکل اساسی سرریز نسبی جمعیت را باید از هم تمیز داد:

۱) سرریز دائمی جمعیت را کارگرانی تشکیل می‌دهند که در جریان محدود شدن تولید، بکار افتادن ماشینهای نو و تعطیل برخی کارخانه‌ها برای مدت معینی بیکار می‌شوند. بهنگام گسترش تولید بخشی از این کارگران بیکار شده دوباره به‌کار گماشته می‌شوند. همچنین بخشی از نسل جدید کارگران، در مجموع شماره‌ی کارگران مشغول به‌کار افزایش می‌یابد ولی نسبت به‌حجم تولید، این شماره پیوسته کاهش می‌یابد. سرریز دائمی جمعیت به‌عوامل بستگی دارد. این عوامل عبارتند از ناموزونی و خود به‌خودی رشد شاخه‌ها و موسسات مختلف صنایع. ناموزونی انباشت سرمایه و دگرگونی‌ها در ترکیب ارگانیک سرمایه. برخی از موسسات باید در نتیجه‌ی رقابت تولید را محدود سازند و بخشی از کارگران را اخراج نمایند. برخی از موسسات نیز در نتیجه‌ی رقابت و انباشت سرمایه تولید را گسترش می‌دهند و این امر خود تقاضای نیروی کار را افزایش می‌دهد. برخی از موسسات تکبیک جدیدتری در تولید بکار می‌برند که به‌ارتقاء ترکیب ارگانیک سرمایه منجر می‌گردد و محدود شدن تقاضای نیروی کار نتیجه‌ی آنست.

سرریز دائمی جمعیت بر اوضاع زندگی کارگران فشار وارد می‌آورد. تقریباً تمام کارگران در دوران زندگی خود مدتی محکوم به‌بیکاری شده و درآمدشان چپاول می‌شود. تغییر محل کار کارگر غالباً سبب می‌شود که در محل کار جدید دوباره کارورزی کند و دستمزدش کاهش می‌یابد.

۲) سرریز نهانی جمعیت را تولید کنندگان جزء ورشکسته و بیکار شده تشکیل می‌دهند - بیش از همه دهقانان فقیر و کارگران روستا که فقط چند ماه از سال به‌کشاورزی اشتغال دارند و در صنعت بکار گرفته نمی‌شوند. اینان به‌نحوی از انحاء در روستا بسر برده و با فقر و تنگدستی دست به‌گریبانند. خصلت نهانی سرریز جمعیت کشاورزی در اینست که دهقانان ورشکسته و فقیر دارای اقتصاد شخصی (خودی) هستند و به‌عنوان مالک مستقل تلقی می‌شوند. آمار بورژوازی اینان را جزء بیکاران بحساب نمی‌آورد با اینکه عملاً بیکارند. بنابراین اینان نیز سرریز نهانی جمعیت را بوجود می‌آورند و مابین سرریز جمعیت کشاورزی است. درواقع با رشد سرمایه‌داری افتراق بین دهقانان تشدید می‌یابد. ارتش عظیمی از کارگران کشاورزی پدید می‌آید. موسسات بزرگ سرمایه‌داری تقاضای نیروی کار را بوجود می‌آورند. ولی هر اندازه تولید سرمایه‌داری شاخه‌های مختلف کشاورزی را یکی پس از دیگری تسخیر کند و پیوسته بیشتر ماشین بکار گرفته شود بهمان اندازه از تعداد کارگران مزدور کشاورزی کاسته می‌شود. اقشار ورشکست شده‌ی دهقانی به‌پرولتاریای صنعتی روی آورده و صفوف ارتش بیکار شهری را پر می‌کنند. ولی بخش عمده‌ی اهالی روستا سرریز جمعیت کشاورزی یا سرریز نهانی جمعیت را بوجود می‌آورند. سرریز جمعیت کشاورزی اضافه جمعیت درعرصه‌ی کشاورزی سرمایه‌داری و کشورهای سرمایه‌داری است که در نتیجه‌ی ورشکسته شدن توده‌های وسیع دهقانی بوجود می‌آید. بخش بسیار کوچکی از اینان می‌توانند در تولید کشاورزی مشغول به‌کار شوند.

در روسیه‌ی تزاری بیکاری و سرریز نهانی جمعیت در روستا (کشاورزی)

در پایان قرن نوزدهم به‌بیش از ۱۳ میلیون نفر رسید.

در آلمان در سال ۱۹۰۷ از ۵ میلیون اقتصاد دهقانی ۳ میلیون اقتصاد کوچک دهقانی بود که ارتش ذخیره‌ی عظیمی از نیروی کار را تشکیل می‌دادند.

در ایالات متحدهی آمریکا در ۳۰ سال نخست قرن حاضر طبق آمار رسمی که بی‌تردید پائین‌تر از واقعیت است ۲ میلیون مزرعه‌ی «زائده» وجود داشته است. از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۹ در آمریکا از تعداد مزارع ۲/۵ میلیون مزرعه کاسته شده یعنی ۳۷٪ حتی در سال ۱۹۵۹ ارگانهای رسمی ایالات متحدهی آمریکا گزارش دادند که تقریباً ۳۰٪ مزارع موجود «زائده» هستند. در آمریکا هر سال در فصل تابستان تقریباً یک میلیون کشاورز با خانوادگی خود به‌راه می‌افتند تا کار و درآمدی بیابند. سرریز جمعیت کشاورزی مخصوصاً در کشورهایی که از نظر اقتصادی کمتر رشد یافته‌اند بسیار بیشتر است. در این کشورها اکثریت اهالی روستا به کشاورزی اشتغال دارند. سرریز جمعیت کشاورزی در این کشورها ارتشی عظیم بوجود می‌آورد.

در هندوستان مثلاً که $\frac{۳}{۴}$ اهالی در کشاورزی مشغول به‌کارند سرریز جمعیت کشاورزی ارتشی بوجود می‌آورد که از چندین میلیون نفر تشکیل می‌یابد. بخش عمدهی آنان گرسنه هستند.

سرریز فوق‌العادهی جمعیت کشاورزی سبب می‌شود سطح دستمزد در عرصهی کشاورزی - در مقایسه با عرصهی صنایع - به‌راتب نازل‌تر شود. «از اینرو کارگر روستا حداقل مزد را دریافت می‌کند و غالباً يك پایش در لجنزار فقر و نکبت فرو رفته است.» (مارکس).

۳) سرریز انسدادی جمعیت را گروههایی تشکیل می‌دهند که کار دائمی خود را از دست داده فوق‌العاده نامنظم به‌کار اشتغال دارند و مزدشان به‌راتب نازلتر از دستمزد معمولیست. اینان اقشاری از زحمتکشان هستند که در کار خانگی سرمایه‌داری اشتغال می‌یابند و یا از طریق کارهای موسمی (فصلی) امرار معاش می‌کنند. و بالاخره پائین‌ترین اقشار سرریز نسبی جمعیت از فقرانی تشکیل می‌یابد که مدتی پس طولانی از عرصهی تولید بیرون رانده شده‌اند. کار دائمی در پیش ندارند و از کارهای نامنظم امرار معاش می‌کنند. معیوب شدگان و افرادی که در اثر سوانح کار فلج شده‌اند جزء اینها هستند. بخشی از اینها به‌تنگدی می‌پردازند. (گدایان).

کارگرانی که از عرصهی تولید بیرون رانده شده‌اند ارتش ذخیرهی صنعتی را

بوجود می‌آورند: خیل بیکاران. این ارتش يك عارضه‌ی ضرور تولید سرمایه‌داری است که بدون آن تولید سرمایه‌داری نه می‌تواند برقرار ماند و نه می‌تواند رشد یابد. در مرحلهی شکوفان شدن صنعت - هنگامی که گسترش و انبساط سریع تولید لازم آید - تعداد کافی کارگر بیکار در دسترس است. سپس بحران سرریز تولید فرا می‌رسد و کارگران انبوه‌وار برکنار می‌شوند.

با رشد شیوهی تولید سرمایه‌داری، ارتش بیکاران در مجموع لاینقطع افزایش می‌یابد. با اینکه در این جریان بهنگام رونق تولید از تعداد بیکاران کاسته می‌شود و بهنگام فرارسیدن بحران‌ها بر تعداد بیکاران افزوده می‌شود.

بیکاری در آلمان	بیکاری در امریکا	بیکاری در انگلستان
(بیکاران عضو اتحادیهی کارگر)	(بیکاران نسبت به مجموع طبقه‌ی کارگری)	(بیکاران اتحادیه‌ی کارگران انگلستان)
سال ۱۸۸۷ ۲٪	سال ۱۸۹۰ ۵٪	سال ۱۸۵۳ ۱/۷٪
سال ۱۹۰۰ ۳٪	سال ۱۹۰۰ ۱۰٪	سال ۱۸۸۰ ۵/۵٪
سال ۱۹۲۶ ۱۸٪	سال ۱۹۱۵ ۱۵٪	سال ۱۹۰۸ ۷/۸٪
	سال ۱۹۲۱ ۲۳٪	سال ۱۹۲۱ ۱۶٪

سرریز نسبی جمعیت در مستعمرات و نیمه مستعمرات مشرق زمین غول بیکار است. با رشد سرمایه‌داری بر تعداد نیمه بیکاران افزوده می‌شود. اینان کارگرانی هستند که تمام روز و یا تمام هفته در تولید شرکت ندارند.

دانشمندان اقتصاد پورژوازی می‌گویند بیکاری و سرریز جمعیت را در سرمایه‌داری به‌قوانین طبیعی منسوب دانسته و موجه می‌سازند. يك دانشمند قلابی بنام مالتوس که کشیش و اقتصاددان انگلیسی بود و از اواخر قرن هجدهم تا اوایل قرن نوزدهم زندگی می‌کرد «قانون جمعیتی» ارائه داد که گویا افزایش جمعیت از پیدایش جامعه بشر بصورت تصاعد هندسی بوده (۱/۲/۴/۸) در حالیکه افزایش نعم زندگی در اثر محدودیت منابع طبیعی بصورت تصاعد ریاضی (۱/۲/۳/۴) رشد یافته

است. طبق نظریه‌ی مالتوس علت اصلی سرریز جمعیت، گرسنگی و فقر نوده‌های مردم همین است. پس پرولتاریا نمی‌تواند با برکنار ساختن نظام سرمایه‌داری خود را از فقر و تنگدستی نجات دهد بلکه فقط و فقط از طریق کاهش ازدواج و محدود ساختن مصنوعی زاد و ولد امکان دارد. مالتوس جنگها و بیماریهای اپیدمی را که نفله‌کننده‌ی میلیونها زحمتکش و خانواده‌ی آنهاست بمنابهای يك پدیده‌ی خوب و مطلوب می‌ستاید. این تئوری در خدمت بورژوازی قرار می‌گیرد تا نظام سرمایه‌داری را توجیه سازد. چرنندیات مالتوس با واقعیت هیچ رابطه‌ای ندارد. تکلیک خلاق و بارآور که بشریت آنرا در اختیار دارد می‌تواند مایحتاج زندگی را چنان سریع افزایش دهد که پرشتاب‌ترین آهنگ رشد جمعیت هم به‌پسایش نرسد. ولی نظام سرمایه‌داری مانع تحقق بخشیدن به این امکان و علت اصلی فقر و نکبت توده‌هاست.

مارکس قانون جمعیت سرمایه‌داری را کشف نمود. طبق این قانون انباشت سرمایه بخشی از اهالی زحمتکش را بطور نسبی زائد ساخته از پروسه‌ی تولید خارج می‌کند و آنانرا به‌زندگی نکبت‌بار محکوم می‌نماید.

قانون عام انباشت سرمایه

فقیر شدن نسبی و مطلق پرولتاریا

رشد سرمایه‌داری بدان منجر می‌گردد که با انباشت سرمایه در يك قطب جامعه‌ی بورژوازی ثروت عظیمی جمع یابد: تجملات، طفیل‌خواری، ریخت و پاش و دلخبری طبقه‌ی استثمار کننده افزایش می‌یابد. در قطب دیگر بیکاری شدت می‌یابد و سطح زندگی آنهایی که با کارشان تمام ثروتها بوجود آمده پیوسته تنزل می‌یابد. هرچقدر ثروت اجتماعی بزرگتر، سرمایه‌ی بکسار افتاده، حجم و نیروی رشدش بیشتر و در نتیجه تعداد مطلق پرولتاریا و نیروی بارآور کارش زیادتر باشد همانقدر ارزش ذخیره‌ی صنعتی بزرگتر است... بنابراین مقدار نسبی ارزش ذخیره‌ی صنعتی با توان ثروت رشد می‌یابد. ولی هرچقدر این ارزش ذخیره نسبت به ارزش فعال

کارگران بزرگتر باشد همانقدر سرریز پایدار جمعیت که فقرش با رنج کارش نسبت معکوس دارد انبوه وارتر است... اینست قانون مطلق و عام انباشت سرمایه‌داری»

قانون عام انباشت سرمایه بیان مشخص عملکرد قانون اساسی اقتصاد سرمایه‌داری - قانون ارزش اضافی - است. حرص و آز افزایش ارزش اضافی که بیان کننده‌ی هدف تولید سرمایه‌داری است بطور اجتناب ناپذیر به انباشت ثروتها در دست طبقه‌ی استثمار کننده، به تشدید نابرابری اجتماعی و بیکاری، به افزایش فقر و سرکوبی طبقه‌ی کارگر و به عدم امکان تامین نیازمندیهای زندگی اقشار پیوسته وسیعتر زحمتکشان منجر می‌گردد.

با رشد سرمایه‌داری پروسه‌ی فقیر شدن نسبی و مطلق پرولتاریا نیز جریان می‌یابد. فقیر شدن نسبی پرولتاریا در اینست که هرچقدر ثروت اجتماعی بیشتر می‌شود سهم طبقه‌ی کارگر از درآمد ملی که در موسسات سرمایه‌داری بوجود می‌آید پیوسته کمتر می‌شود؛ در حالیکه سهم سرمایه‌داران پیوسته افزایش می‌یابد. نتیجه اینکه شکاف بین ثروت در حال رشد قشر بالای استثمارکننده‌ی جامعه و زندگی نجملانی این قشر در يك سو و سطح نازل زندگی کارگران در سوی دیگر پیوسته فراختر می‌شود. «با رشد ثروت اجتماعی نابرابری اجتماعی نیز رشد یافته شکاف بین طبقه‌ی متمول (بورژوازی) و طبقه‌ی پرولتاریا عمیقتر و فراختر می‌شود.» بر این اساس تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا تشدید می‌یابد.

بنا به گزارشات اقتصادپون بورژوازی امریکا در بیست سال اول قرن بیستم ۱٪ مالکین در امریکا ۵۹٪ مجموع ثروت اجتماعی را در دست داشتند در حالیکه به‌اقشار فقیر که ۸۷٪ جمعیت امریکا را تشکیل می‌دادند فقط ۸٪ ثروت ملی می‌رسید. با آنکه ثروت اجتماعی بطور مطلق افزایش می‌یابد سهم درآمد طبقه‌ی کارگر کاهش می‌یابد مزد کارگران در مقایسه با سود سرمایه‌داران در سالهای گذشته چنین بود:

● لنین - طرح برنامه‌ی حزب سوسیال دموکراتی کارگری روسیه. مجموعه‌ی آثار جلد ۶ ص ۱۳.

سال ۱۸۸۹-۷۰٪ سال ۱۹۱۸-۶۱٪ سال ۱۹۲۹-۴۷٪ سال ۱۹۳۹-۴۵٪ در انگلستان در سالهای ۲۱-۱۹۲۰ ثروتمندترین ملاکین که ۲٪ ملاکین را تشکیل می‌دادند ۶۴٪ تمام ثروت ملی را در دست داشتند در حالیکه به ۷۶٪ اهال فقط ۷/۶٪ ثروت ملی می‌رسید.

در روسیه‌ی تزاری در فاصله‌ی سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۳ مجموعه‌ی مزد اسمی از طریق افزایش تعداد کارگران صنعتی تقریباً ۸۰٪ افزایش یافت در حالیکه مزد واقعی تنزل یافت. سود صاحبان صنایع بیش از ۳ برابر شد.

فقیر شدن مطلق پرولتاریا به مفهوم تنزل مستقیم سطح زندگی اوست. «کارگر مطلقاً فقیر می‌شود بدین معنی است که او از سابق فقیرتر می‌شود، ناگزیر می‌شود بدتر زندگی کند، خوراکش ناچورتر شود و سیر نخورد، در زیرزمین و انبارها مسکن گیرند... ثروت در جامعه‌ی بورژوازی (سرمایه‌داری) با سرعتی باور نکردنی افزایش می‌یابد ولی در عین حال همزمان با آن توده‌های کارگر فقیرتر می‌شوند.»^{۵۰} اقتصاديون بورژوازی بمنظور آرایش واقعیت سرمایه‌داری تلاش می‌کنند منکر فقیر شدن پرولتاریا شوند ولی واقعیات گواهی می‌دهند که در سرمایه‌داری سطح زندگی طبقه‌ی کارگر پیوسته بیش از پیش تنزل می‌کند. این امر به انواع مختلف تجلی می‌یابد. همانطور که در بالا گفته شد مزد واقعی بوسیله‌ی ترقی سیستماتیک قیمت کالاهائی که برای زندگی توده‌ی مردم لازمست، از طریق گرانت شدن اجاره‌بهای مسکن و افزایش مالیاتها پیوسته کاهش می‌یابد. در قرن بیستم مزد واقعی کارگران در انگلستان، امریکا، فرانسه، ایتالیا و سایر کشورهای سرمایه‌داری به سطحی نازلتر از قرن نوزدهم هم رسید. فقیر شدن مطلق پرولتاریا همچنین در این امر آشکار می‌شود که مقیاس و طول بیکاری افزایش می‌یابد. فقیر شدن مطلق پرولتاریا همچنین در ارتقاء بی‌حد و حصر شدت و شتاب کار و بدتر شدن شرایط کار تجلی می‌یابد. نتیجه‌ی آن اینکه کارگر به سرعت پیر و فرسوده می‌شود. توان و استعداد کار کردن را از دست می‌دهد و فلج می‌شود. ارتقاء شدت و شتاب کار و فقدان اقدامات لازم ایمنی کار موجب افزایش عظیم سوانح می‌شوند.

* لنین - فقیر شدن در جامعه‌ی سرمایه‌داری. مجموعه‌ی آثار جلد ۱۸ ص ۲۰۵۶.

در کانهای ذغال آمریکا مثلاً از ۱۸۷۸ تا ۱۹۱۴ آمار سوانح کار که بهمرگ کارگران منجر شده در هر هزار نفر به ۷۱/۵٪ رسید. فقط در سال ۱۹۳۹ در امریکا بیش از ۱/۵ میلیون کارگر در جریان سوانح کار کشته و یا ناقص شدند در کانهای ذغال انگلستان نیز سوانح کار افزایش یافت. در سالهای ۱۹۲۹ تا ۱۹۵۲ بیش از يك سوم کارگران دچار سانحه شدند (۱).

یکی دیگر از پدیده‌های آشکار فقیر شدن مطلق پرولتاریا بدتر شدن شرایط خوراک و مسکن زحمتکشان است که سبب می‌شود سلامتی تعداد زیادی از کارگران مختل گردد مرگ و میر افزایش یابد و طول عمر زحمتکشان کوتاهتر شود. طبق آمار رسمی ۴۰٪ مجموعه‌ی مساکسن در امریکا بهیچوجه با اصول بهداشتی و ایمنی انطباق ندارد. رقم مرگ و میر اهالی کارگر بر مراتب بیشتر از رقم مرگ و میر طبقات حاکم است. رقم مرگ و میر کودکان در مناطق فقیرنشین دترویت شش برابر رقم مرگ و میر متوسط آمریکاست. در رابطه با فقیر شدن مطلق زحمتکشان از دهه‌ی هشتم قرن نوزدهم تا دهه‌ی سوم قرن بیستم تعداد نوزادان برحسب هر هزار نفر چنین کاهش یافته است: در انگلستان از ۳۶ به ۱۵ در آلمان از ۳۹ به ۱۹ و در فرانسه از ۲۶ به ۱۵.

فقیر شدن مطلق پرولتاریا خصوصاً در کشورهای مستعمره و وابسته که اهالی زحمتکش فوق‌العاده در فقر بسر می‌برند، به اشکال وحشتناکی تجلی می‌یابد. در این کشورها سطح زندگی بسیار نازلتر و مرگ و میر بین زحمتکشان در اثر کار بی‌اندازه سنگین و گرسنگی مزمن انبوه‌وار افزایش می‌یابد.

سطح زندگی اقشار فقیر دهقانی در سرمایه‌داری غالباً بر مراتب نازلتر از کارگران مزدور است. در جامعه‌ی سرمایه‌داری نه تنها فقیر شدن مطلق و نسبی پرولتاریا جریان دارد بلکه توده‌های وسیع دهقانی نیز ورشکسته و فقیر می‌شوند. در روسیه‌ی

* در فرانسه سوانح کار سالیانه سبب هدر رفتن ۱۳۳ میلیون روز کار (کار روزانه) شد. ۱۲٪ کارگران سالیانه قربانی سوانح کار شدند. فقط در فاصله‌ی ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۸ شماره‌ی سوانح در صنایع ساختمانی ۳۶٪ در صنایع غذایی ۵۱٪ در صنایع نساجی ۲۳٪ و... افزایش یافت. امریکا در سال ۱۹۶۰ بیش از ۱۹۶۰۰۰۰ نفر در اثر سوانح کار زخمی شدند. از چاپ چهارم، مترجم.

تزاری ده‌ها میلیون فقیر روستائی (دهقانان فقیر) با گرسنگی دست به‌گریبان بودند. بنا به گزارش آمار امریکائی تقریباً ۲/۳ مزارع (مستقل) در امریکا در دهه‌های قرن حاضر نمی‌توانند حداقل نیازمندیهای لازم برای زندگی صاحبان آنها را تامین کنند بطوریکه آنان با زندگی نکبت باری دست بگیریند. از اینرو منافع و خواسته‌های حیاتی دهقانان ایجاب می‌کند و آنانرا فرا می‌خواند که با طبقه‌ی کارگر - طبقه‌ای که رسالت سرنگونی نظام سرمایه‌داری به‌او واگذار شده - متحد شوند. راه رشد سرمایه‌داری راه فقیر شدن و گرسنگی اکثریت قاطع زحمتکشان است. در جامعه‌ی بورژوازی رشد نیروهای مولد برای توده‌های زحمتکش رفاه به‌ارمغان نمی‌آورد بلکه فقر و نکبت به‌بار می‌آورد.

تضاد اساسی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری

هرچقدر سرمایه‌داری بیشتر رشد می‌یابد پیوسته بیشتر توده‌های بزرگتری از مردم را به‌کار دستجمعی در خود فرا می‌گیرد. تقسیم اجتماعی کار رشد می‌یابد. شاخه‌های منفرد صنعت و شاخه‌هایی که سابقاً کم و بیش بهم پیوسته و وابسته نبودند زنجیره‌ای از صنایع را بوجود می‌آورند که کاملاً وابسته و پیوسته به‌یکدیگرند. پیوستگی بین مؤسسات، بین مناطق و بین کشورها به‌مقیاس عظیمی رشد می‌یابد. سرمایه‌داری تولید بزرگ را در عرصه‌ی صنعت و در عرصه‌ی کشاورزی برقرار می‌سازد. رشد نیروهای مولد سبب پیدایش راز تولید و متدهای تولیدی می‌شود که در برگرفتن کار صدها و هزاران کارگر را ایجاب می‌کند؛ تجمع و تمرکز تولید رشد می‌یابد. با این روش، اجتماعی شدن سرمایه‌داری کار، اجتماعی شدن سرمایه‌داری تولید جریان تکاملی خود را طی می‌کند. با این وجود اجتماعی شدن در حال رشد تولید در خدمت چندین سرمایه‌دار خصوصی که انگشت شمارند قرار دارد و اینان در فکر افزایش سود خود هستند. حاصل کار اجتماعی میلیونها انسان تملک خصوصی سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهند. بنابراین تضاد عمیق از مشخصات سرمایه‌داری است. تولید خصلت اجتماعی بخود می‌گیرد در حالیکه مالکیت بر وسایل تولید به‌شکل مالکیت خصوصی سرمایه‌داری باقی می‌ماند که با خصلت اجتماعی پروسه‌ی تولید انطباق نمی‌یابد. تضاد بین خصلت اجتماعی پروسه‌ی تولید و شکل تملک

خصوصی سرمایه‌داری تضاد اساسی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد. این تضاد با رشد سرمایه‌داری پیوسته شدت می‌یابد. این تضاد به‌شکل آنارشی پیوسته بیشتر تولید سرمایه‌داری، تشدید تعارض آشتی‌ناپذیر طبقات بین پرولتاریا و مجموعه‌ی زحمتکش در يك سو و بورژوازی در سوی دیگر تجلی می‌یابد.

کاهش مستقیم سطح زندگی طبقه‌ی کارگر.

۴) تضاد اساسی سرمایه‌داری تضاد بین خصلت اجتماعی پروسه‌ی تولید و شکل تملك خصوصی سرمایه‌داری است. این تضاد با رشد سرمایه‌داری شدت می‌یابد و تعارض آشتی‌ناپذیر بین بورژوازی و پرولتاریا پیوسته عمیقتر می‌شود.

خلاصه

۱) تجدید تولید عبارتست از تجدید دائمی و تکرار مداوم پروسه‌ی تولید. تجدید تولید ساده یعنی تجدید تولید در همان سطح سابق. تجدید تولید گسترده یعنی تجدید تولید در سطحی گسترده. مشخصات سرمایه‌داری عبارتست از تجدید تولید گسترده که مراحل بحران، مراحلی که تولید کاهش می‌یابد ترمز کننده‌ی آنست. تجدید تولید گسترده‌ی سرمایه‌داری عبارتست از تجدید دائمی مناسبات استثمار و تعمیق آن.

۲) مقنمه‌ی تجدید تولید گسترده در سرمایه‌داری انباشت سرمایه است. انباشت سرمایه یعنی الحاق بخشی از ارزش اضافی به سرمایه یا تبدیل ارزش اضافی به سرمایه. انباشت سرمایه‌داری به ارتقاء ترکیب ارگانیک سرمایه منجر می‌گردد. یعنی به رشد سریع سرمایه‌ی ثابت در مقایسه با سرمایه‌ی متغیر. در جریان تجدید تولید سرمایه‌داری پروسه‌ی تجمع و تمرکز سرمایه انجام می‌پذیرد. تولید بزرگ نسبت به تولید کوچک امتیازات قاطع دارد. موسسات بزرگ و بزرگتر با تکیه بر این امتیازات نه تنها تولیدکنندگان کوچک را بلکه کارگاهها و موسسات متوسط سرمایه‌داری را نیز تحت فشار قرار داده و تابع خود می‌سازند.

۳) با انباشت سرمایه و با ارتقاء ترکیب ارگانیک آن تقاضای نیروی کار بطور نسبی کاهش می‌یابد. ارتش ذخیره‌ی صنعتی از بیکاران تشکیل می‌یابد. نیروهای کار زائد در عرصه‌ی کشاورزی سرمایه‌داری که علنش ورشکسته شدن توده‌های وسیع دهقانی است به پیدایش سرریز جمعیت کشاورزی (سرریز جمعیت روستا) منجر می‌گردد. قانون عام انباشت سرمایه‌داری به مفهوم تجمع ثروت در دست اقلیت استثمارکننده و افزایش فقر و نکبت زحمتکشان - یعنی اکثریت قاطع افراد جامعه - می‌باشد. تجدید تولید گسترده در سرمایه‌داری بطور اجتناب ناپذیر فقیر شدن نسبی و مطلق طبقه‌ی کارگر را بدنبال دارد. فقیر شدن نسبی عبارتست از کاهش سهم طبقه‌ی کارگر از درآمد ملی کشورهای سرمایه‌داری. فقیر شدن مطلق عبارتست از